

زرین تاج

عباس منصوران

نشر آلفابت ماکزیمما - خانه فرهنگ شاملو

بهار ۲۰۲۰/۱۳۹۹/۲۰۲۰

ISBN: ۹۷۸-۹۱-۸۸۱۸۹-۰۹-۷

فهرست

	پیشگفتار ۵
۹	شیخی‌گری
۱۰	بابی‌گری
۱۸	خیزش زنجان
۱۹	جنگ بابل
۲۳	زرین تاج
۴۳	همایش تاریخی دشت به‌دشت
۵۳	قتل زرین تاج
۶۳	چکامه‌ای که خاموش نشد
۸۱	نمونه‌هایی از غزلیات زرین تاج

پیشگفتار

«هر که هوای ره ما می کند
گر حذر از موج بلا می کند
پا ننهد بر لب دریای من»

در سن ۱۴ سالگی بودم که برای نخستین بار، نام قره‌العین را در یک جمع کوچک دانش‌آموزی در شیراز می‌شنیدم. در آن سالها، روزها باید کار می‌کردم و شبانه در کلاس‌های شبانه‌ی مدرسه تربیت، کنار دبیرستان قآنی شیراز درس می‌خواندم. در آن سالها، در تیم فوتبال محلی در محله‌ای به نام «ده کره» در نزدیک قصرالدشت شیراز (مسجد بردی) عضو بودم. در سال ۱۳۵۶ علی‌رغم قوانین شهرداری، بچه‌های محلی تیم، روستا را «مهدی آباد» نام نهادند و تابلویی در ایستگاه واحد اتوبوسرانی برپا کردند. تیم فوتبال را دانشجویانی پشتیبانی می‌کردند که چند سال بعد مشخص شد از انجمن ضدبهایبی هستند و نام مهدی بر روستا و تیم فوتبال نیز با نقشه‌ی آموزگاران ضد بهایی دبیرستانی، نمونه حق‌نگهدارها برنامه‌ریزی شده بود. چند سال بعد، با قدرت‌یابی حکومت اسلامی آشکار شد که آنان از پیروان شیخ حلبی از مشهد (بنیانگزار انجمن‌های ضد بهایی) و از فعالین انجمن‌های ضدبهایبی در شیراز هستند. در آن سال، به همراه چند نفر از دانش‌آموزان و اعضا تیم فوتبال، به دیداری شبانه در همان «ده کره» دعوت شدیم. در آنجا بود که آموزگار آموزشگاه تربیت (آقای جهان اندیش) که شخصی آرام و اندامی ورزشکارانه داشت را در میان

جمع دیدم. در آن جمع که دیگر حال و هوای سخت دبیرستان را نداشت و همه با هم دوست بودند، سخن از مخفی بودن این نشست، ادامه دار بودن آن و آموزش دینی به شیوه‌ای «علمی» به میان آمد. کانون اصلی این انجمن، آموزش ضد بهایی‌گری، تاریخچه دروغین از آئین بابی و قره‌العین بود. در آغاز نخستین فعالیت‌های «زیر زمینی» خود، سری بودن جلسه، حضور آموزگاری که محبوب بود، حضور دانشجویانی از دانشگاه پهلوی، و دوستانی از تیم فوتبال، که نزدیک به ۱۲ نفر می‌شدیم، جاذبه‌ی ویژه‌ای داشت، اما از سه یا چهار نشست فراتر نرفت که با طرح نفوذ در انجمن‌های بهایی من و رفیق دیگری (حسین ...) را به خود آورد. به ویژه که ما هر دو کشتش و زمینه مذهبی نداشتیم و به ویژه که موضوع قره‌العین و اینکه به تبلیغ آنان «بهایان از ابژه‌ی زن و جنسیت برای جذب افراد استفاده می‌کنند» برایمان پرسش برانگیز بود. از همین روی به زودی از آن جمع جدا شدیم.

همیشه از آن سال به بعد، خود را به ویژه در برابر قره‌العین مسئول می‌دانستم، و به گونه‌ای در ذهنم نگاه او بود که پدیدار می‌شد. همیشه خود را وظیفه‌مند می‌دانستم که زرین تاج را آنگونه که هست بازشناسم، پژوهش‌ها و دانستنی‌هایم به ویژه از سویی و از سوی دیگر، ستم طبقاتی بر نام و اندیشه‌ی زیرین تاج و این برگ درخشان ازخیزش تهی‌دستان به رهبری زنی شجاع در تاریکترین سالهای ستمبار طبقاتی، انگیزه‌ام را نیرو بخشید تا به این وظیفه بپردازم.

در سال ۱۳۷۷ برای نخستین بار دفتری به نام زرین تاج به چاپ رساندم. از آنجا که بیست و دو سال پیش با کمبود منابع و امکانات، با کاستی و کیفیت نازل به همین نام منتشر شد، از همین روی نیاز به بازنگری، تکمیل و ویرایش داشت.

با بررسی شرایط اقتصادی، مناسبات طبقاتی، اجتماعی فرهنگی و اندیشه‌های سیاسی و... به‌عنوان پیش‌زمینه‌های جنبش‌های اجتماعی در ایران نیمه سده‌ی ۱۹ میلادی (۱۸۵۰) به گوشه‌ای از زندگی و مبارزات زنی انقلابی می‌پردازیم. او رهبری یکی از خیزش‌های مهم و تاریخی منطقه نمایندگی کرد و چهره‌ای ماندگار شد. نام و شعر و اندیشه‌اش در حکومت‌های قاجار و پهلوی و اسلامی، ممنوعه و یا به غیرانسانی‌ترین شیوه، انکار شد. مسلمانان، بهاییان، شیخی‌یان و بسیاری، با دستبرد در معرفی شخصیت و اندیشه‌های واقعی زرین تاج، از مبارزات او سوءاستفاده کرده و وارونه جلوه داده‌اند. شیعیان، کینه‌توزانه اقدامات وی را از جمله، به دورافکندن خیمه مالکیت بر پیکر و حضور بدون روبنده در همایش‌ها و سخنرانی در برابر مردان را نکوهش کرده و برابر با «روسپی‌گری» نامیده‌اند. اما نام و اندیشه‌های زرین تاج، در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی توده‌ها و

جنش برابری طلبانه‌ی زنان، چون اختری تابناک بر تارک تاریخ به یادگار مانده است. طاهره قره‌العین یا زرین تاج^۱، پیشتاز تابو شکن و درخشان و شایسته‌ی این برهه است. وی در آغاز رشد تفکر خویش با بینش شیخیه آشنا می‌شود. بنابراین برای پرداختن به زندگی و مبارزات زرین تاج باید به شیخیه پرداخت.

^۱. زرین تاج، ۱۱۹۷-۱۲۳۲ خورشیدی / (۱۸۵۳-۱۸۱۸م)

شیخی‌گری

ریشه‌ی فکری بابی‌گری در شیخی‌گری یا آموزش‌های شیخ احمد احسایی و جانشین وی، سید کاظم رشتی نهفته بود. شیخ احمد احسایی خود از روحانیون عرب بود و در آموزش‌های وی رگه‌هایی از فلسفه ارسطویی و عرفانی دیده می‌شد. مکتب شیخیه، امام دوازدهم (امام زمان) شیعیان را با پیکری مادی (فیزیکی) زنده نمی‌داند، بلکه بر این باور است که امام غایب شیعیان تنها می‌تواند در جسم افراد و به یاری پیکرهای زنده، به زندگی خود ادامه دهد. این فرد، شیعه کامل یا رکن چهارم (رکن اربعه) نامیده می‌شود. سید کاظم رشتی، خود را هیچگاه چنین نمی‌نامید و اجازه نداد که مریدان وی را رکن چهارم بنامند. وی وعده حضور رکن چهارم را در همین برهه اعلام کرد. شیخیه، چند همسری مردان (پلی‌گامی) را گرچه «منع» نمی‌کند، اما، آنرا نکوهش کرده؛ به برابری حقوق زن و مرد اعتقاد داشت و به همین سبب زرین تاج می‌تواند به جای پیشوای شیخیه، سید کاظم رشتی بنشیند و شاگردان و مریدان مرد وی را نیز آموزش دهد.

بابی‌گری

با مرگ کاظم رشتی، دانشجویان وی از جمله حاج محمد کریم خان کرمانی، خود را شایسته رهبری می‌دانست. اما دیگر شاگردان سید کاظم که اینک خود به رهبران شیخیه تبدیل شده بودند، در جستجوی رکن چهارم یا «شیعه کامل» به دوردست‌های ایران روان شدند. حسین بشرویه که بعدها به فرماندهی شورش و مقاومت در دژ طبرسی رسید، پس از مرگ استاد خویش، به جستجوی «رکن چهارم» به گوشه‌ها سفر کرد و سرانجام سیدعلی محمد شیرازی «باب» که از دانشجویان مشهور سید کاظم رشتی بود را در شیراز یافت و تمامی ویژگی‌هایی که در جستجوی آن بود، در وی دید، پس نامه‌ی پذیرش زرین تاج را به او سپرد و سیدعلی محمد شیرازی را «شیعه‌ی کامل» یا «رکن رابع» نامید و باب، زرین تاج را به نام طاهره، هیجدهمین نفر از یاران خویش نامگذاری کرد. ملاحسین بشرویه، سید علی محمد شیرازی را در شیراز بارها دیدار و پس از گفتگوهای، سرانجام سید علی محمد را به عنوان «شیعه کامل» اعلام می‌کند. سید علی محمد که در این هنگام جوانی ۲۴ ساله

بود و در شیراز می زیست، «باب» نامیده شد و پس از چند ماهی، مریدان، از این نیز فراتر رفته، سید علی محمد را بالاترین نقطه، یا «نقطه‌ی اولی» نامیدند. با گسترش جنبش، قتل ملاتقی قزوینی، عموی زرین تاج، گردهمایی دشت بدشت، مقاومت درخشان قلعه‌ی طبرسی در مازندران، درگیری‌های تبریز، شورش در زنجان و آزادسازی شهر، گسترش شورش‌ها و جنبش تهی‌دستان دهقانی در بیشترشهرها و روستاهای ایران و سراسری شدن این جنبش، میرزا تقی‌خان امیرکبیر در نقش امیر نظام پیشنهاد قتل باب را به ناصرالدین شاه ارائه داد. ناصرالدین شاه جوان، نیز به فتوای «آیات عظام» فرمان قتل باب را داد. هنگامیکه از قلعه‌ی چهریق در ماکو به تبریز آورده شد و در کوچه و بازار گردانیده شد و شامگاه ۹ ژوئیه‌ی ۱۸۵۰ به همراه محمدعلی زنوزی، یکی از مریدانش در تبریز تیرباران و سپس به دار آویخته شد. در این روز، سی و یک سال از زندگانی سید شیرازی می‌گذشت.

در این زمان شورش‌های خرده‌بورژوازی به ویژه دهقانی، سراسر ایران را فراگرفته بود. بابیه در این دوران

گویی به بیان مرتضی راوندی^(۲) تاکتیک اسماعیلیه را در دوران حسن صباح تکرار می‌کنند و به قلعه‌ها پناه می‌برند. ابتدا بایبه در قلعه‌ی شیخ طبرسی یک اردوگاه واقعی جنگی سازمان داده و درپناه پشتیبانی برزگران و پیشه‌وران از سراسر ایران و حتا عراق، خود را آماده نبرد می‌کنند. در این ایام قدرت بایبه در ایران بالا گرفته بود.^(۳) ایرانشناس روسی، پرفسور ایوانف، می‌نویسد: در فوریه ۱۸۴۹، میرزا تقی‌خان (امیر کبیر) به سفیر روس در تهران یعنی شاهزاده «دال‌گورکی» گفت که به عقیده او تعداد بابیان در سراسر ایران اکنون به یکصد هزار نفر (از جامعه کمتر از ۹ میلیون نفری آن برهه) رسیده است.^(۴) پرنس دالگورکی سفیر روسیه تزاری که بعدها به گونه‌ای هولناک در تهران کشته شد، این

۲. مرتضی راوندی، فرقه‌های مذهبی در ایران، تاریخ اجتماعی ایران، مجلد نهم ص ۵۰۳، انتشارات آرش، سوئد چاپ نخست سپتامبر ۱۳۷۶/۱۹۹۷ خ.

۳. همان بالا

۴. پرفسور ایوانف، بررسی تاریخ ایران، صفحه ۱۶۳ و نیز مرتضی راوندی، مجلد نهم ص ۵۰۳، انتشارات آرش، سوئد چاپ نخست سپتامبر ۱۳۷۶/۱۹۹۷ خ. این گزارش پرنس دالگورکی در آرشیو وزارت امور خارجه شوروی ثبت شده است.

نوآوران «خطرناک» را به این دلیل که قوانین و مقررات طبقه حاکم را نفی و به تقسیم دارایی بین همه‌گان عقیده دارند، تهدید آفرین می‌شمارد.

در این میان زرین تاج، تفسیر دیگری از آئین نو(بابیه)، ارائه داد و آنرا تا حد تبیین یک جنبش توده‌ای و انقلابی بیان کرد. این جداگستگی و دیدگاه نوین علیه شاه و شرع، در اواخر دوران حکومت سومین شاه قاجار، محمد شاه، عصبانی سخت به شمار می‌آمد که از جنبش مزدکیان و خرم‌دینان الگو می‌گرفت. با شعار برابری و حقوق برابر برای مردان و زنان، لغو مالیات‌ها و انواع باج‌ها به روحانیت و سیدها که خود را از تبار محمد عبدالله پیامبر مسلمانان می‌خواندند و بدون کار، در ده درصد(عشر) و (خمس)^(۵) از

^۵خمس. فرهنگ دهخدا، (اصطلاح فقه) «بدان که در هفت چیز به مذهب حضرت صادق (ع) خمس واجب است : اول : غنائم دارالحرب و اگرچه اندک باشد. دوم : معادن و یاقوت و زبرجد و سرمه و قیر و نطف و کبریت همه در معادن داخلند. سوم : گنج . چهارم : آنچه از دریا بیرون آید همچو لآلی . پنجم : ارباح تجارات و صناعت و زراعات . ششم : زمینی که ذمی از مسلمان بخرد. هفتم : مال حلالی که ممتزج شود بحرام . یک نیمه از خمس حق امام است و یک نیمه دیگر را به

دسترنج زحمتکشان به زور آیه می‌گرفتند و می‌گیرند و همه بدهی‌های تحمیلی مردم به حکومت و مالکین، برداشتن هرگونه اجبار و واجبات مذهبی که بطور عمده از سوی زرین تاج، اعلام می‌شد، مضمون و شکل دیگری گرفت. این جنبش در مازندران، آذربایجان، فارس و خراسان گسترش بیشتری یافت و چندین سال در برابر ارتش حکومت مرکزی و فئودال‌های محلی و رهبران مذهب شیعه، مقاومت ورزید. در سال ۱۸۵۰ آخرین مقاومت زحمتکشان به رهبری محمدعلی زنجانی (بابی) در زنجان پس از هجوم ارتش ۳۰ هزار نفره‌ی ناصرالدین شاه که با توپخانه پشتیبانی می‌شد، درهم شکست و میرزا تقی خان امیرکبیر، رهبری سرکوب این جنبش خلقی را به عهده داشت. مبارزه و ایستادگی دلیرانه‌ی برزگران و تهی‌دستان مازندران، مشهور به جنگ «قلعه‌ی طبرسی» که از سال ۱۲۲۷ تا ۱۲۲۹ خورشیدی در بیست کیلومتری بارفروش (بابل امروز) با پایداری جانانه و خونبار زحمتکشان برپا بود، خیزش مسلحانه طبقاتی را به نمایش می‌گذارد. روستائیان تهی‌دست، در برابر توپ و

یتیمان و مساکین و ابناء سبیل دهند که از اولاد ابیطالب و عباس و حارث باشند بشرط ایمان ایشان». (نفایس الفنون قسم اول ص ۱۵۷).

توپخانه و نیروهای حکومت قاجار، زمینداران و روحانیون شیعه، بیش از شانزده ماه جانبازی و ایستادگی کردند. در فارس به ویژه نیریز و سروستان و استهبانات، این جنبش اوج گرفت و به خون نشست.

به بیان نویسنده و پژوهشگر فلسفی، محمد رضا فشاهی استاد فلسفه دانشگاه سوربن پاریس، قبل از اعدام باب، بنا به مشورت و صلاحدید چند نفر از سران بابیه نظیر ملامحمدعلی بارفروشی (قدوس)، میرزا حسینعلی نوری (بنیانگزار آئین بهایی) و طاهره قره‌العین بابیان در دشت به‌دشت در شرق شاهرود گرد هم آمدند. هدف از این اجتماع، بحث در باره دو مسئله بود؛ نخست رهایی باب از زندان ماکو و دیگری، شرح و تفسیر آراء و عقاید باب برای توده‌های بابی. زیرا اندیشه‌های مساوات‌گرایانه‌ی باب در پشت آثار عربی و فارسی او مخفی بود و عموم مردم بابی قادر به درک آن نبودند.

در مورد طرح رهایی باب از زندان ماکو، رهبران به این نتیجه رسیدند که مبلغین خود را به سراسر ایران روانه کنند و توسط آنان از بابیان بخواهند تا در یک

تاریخ معین در شهر ماکو گرد آیند و در آنجا از شاه بخواهند تا باب را بخشوده و آزاد کند، در غیر این صورت اگر جواب شاه منفی بود، بابیان به زندان ماکو یورش برده و با توسل به زور باب را آزاد کنند.

مسئله دوم، شرح و تفسیر آثار باب برای روستائیان و شهریان فقیر، و افزودن جنبه‌های انقلابی به آن، از جمله اشتراک اموال بود. رهبران بابی به این نتیجه رسیده بودند که بهترین وسیله برای جلب توده‌های روستایی و شهری به این جنبش، ترویج اندیشه‌های مساوات گرایانه مزدکی در میان آنان است. طرح هر دو مسئله یعنی رهایی باب و ترویج اندیشه‌های مساوات گرایانه، از قره‌العین بود و اجرای اندیشه‌های برابری خواهی و مردود اعلام کردن آئین قبلی (آئین اسلام)، به گفته‌ی بابیان و اعلام ظهور آئین جدید یا آئین باب را خود قره‌العین و ملا محمدعلی بارفروشی به عهده گرفتند. قره‌العین در همایش تاریخی دشت‌به‌دشت، با یک سخنرانی پرشور و برنامه‌ریزی شده، ناگهان کشف حجاب و آزادی زنان را اعلام کرد و همزمان محمدعلی بارفروشی نیز رسماً آئین اسلام را لغو کرد و از مالکیت

عمومی و اشتراک اموال سخن گفت و روستائیان و شهریان را با استناد به گفته‌ی باب، از پرداخت هرگونه بهره‌ی مالکانه و مالیات به دولت و فئودال‌ها و روحانیت معاف کرد.

پس از پایان گردهمایی، ملامحمدعلی بارفروشی به‌سوی بارفروش (بابل) رفت و قره‌العین و میرزا حسینعلی نوری، به تبلیغ در میان روستائیان و شهریان ادامه دادند. آنان توانسته بودند گروهی از روستائیان و شهرنشینان تهیدست را با خود همراه کنند.^۶

۶. محمد رضا فشاهی، الهیات سیاسی و آرمان مهدیگری، نشر سازمان انتشارات جاویدان ۲۵۳۶ شاهنشاهی (۱۳۵۶)، تهران صص ۱۲۹-۱۳۰

خیزش زنجان

در زنجان با مرگ محمد شاه، پدر ناصرالدین شاه و اعدام باب، توده‌ها به رهبری محمدعلی زنجان‌ی (حجت)، با گردآوری بیش از پانزده هزار نیرو، به قیام مسلحانه دست زدند. توده‌های تهی‌دست و زحمتکش، پس از دستیابی به زندان شهر و آزادسازی زندانیان، شهر را نیز آزاد ساختند. درمیان رهبران قیام زنجان، تهی‌دستان و زحمتکشانی از جمله کاظم آهنگر، عبدالله نانوا و عبدالله خرده فروش دیده می‌شدند. ناصرالدین شاه و امیر کبیر، با گسیل لشگری مجهز به توپ و خمپاره از مرکز، با بیش از سی هزار نیروی نظامی، جنبش توده‌ای زنجان پس از چندین ماه مقاومت مسلحانه و خونبار و تاریخی، سرکوب شد. خیزش‌های دیگری از جمله در یزد به رهبری سید یحیی دارابی و نیز در تبریز، خراسان و فارس شکل گرفتند و با کشتار هزاران نفر به خون نشستند. خیزش تبریز که پایتخت دوم شاهان قاجار به شمار می‌آمد، باخسونت تمام به وسیله سپاهیان شاه و روحانیون، سرکوب گردید. در تبریز،

به فتوای آیت‌الله‌ها، بسیاری از آنانی که در برابر حکومت و مذهب حاکم به پاخاسته بودند، از مرد، زن و کودک در آتش سوزانیده و به شکنجه محکوم شدند؛ یا به عنوان برده فروخته شدند و یا در غل و زنجیر به شیراز و نقاط دور دست به اسارت فرستاده شدند.

جنگ بابل

فرماندهی دژ طبرسی در بارفروش (بابل امروز) برعهده حسین بشرویه، نخستین کسی که به باب پیوست، بود که در شکست دادن خسرو قادیکلاهی از خان‌ها و فرماندهان شاه، از سوی حتی دشمنانش مانند روحانیون و حکومتیان، «الحق دلیر و شیرگیر» لقب گرفت. حسین بشرویه همزمان با قیام سالار، در خراسان بود و در پی سرکوب این قیام، به دست حمزه میرزا حشمت الدوله، شاهزاده قاجار، دستگیر و به زندان افتاد. اما او پس از چندی از زندان به مازندران گریخت و پس از شرکت در همایش دشت به‌دشت، به فرماندهی دژ طبرسی برگزیده شد. پیروزی‌های زحمتکشان در بارفروش و شکست‌های پی‌درپی

و گنج‌کننده‌ی حکومتیان و روحانیون در منطقه، ناصرالدین‌شاه، امیرکبیر(صدر اعظم که همسرخواهرش نیز بود) را برآن داشت تا از جانب حکومت قاجار، شاهزاده مهدیقلی میرزا را به جنگ علیه آنان گسیل کند. رهبران جنبش، در نزدیکی گور «شیخ طبرسی»، دژی ساختند و از آنجا تبلیغاتشان را در میان دهقانان آغاز کردند. به زودی افزون بر دوهزار تن بزرگ‌تر تهیدست و پیشه‌ور از مازندران، آذربایجان و حتی فارس و تهران گرد آمدند. ملا محمدعلی بارفروشی (قدوس) و ملاحسین بُشرویّه و یارانشان در دژ و زرین تاج، در بیرون، تلاش می‌کردند با آزاد سازی منطقه و پیشروی به سراسر ایران، مالکیت خصوصی را ملغی کنند، سیستم رهبری جمعی و مناسبات اشتراکی پدید آورند و برابری همه‌ی مردم را سامان دهند. در این راستا، کلیه اموال موجود، جزو دارایی همگانی اعلام شد. در تهران، میرزا تقی‌خان امیرنظام (امیرکبیر)، صدر اعظم ناصرالدین شاه به خان‌های مازندران فرمان داد تا دوشادوش نیروهای محلی این قیام را سرکوب کنند. اما شورشگران مساوات طلب، دسته‌های مسلح خان‌ها، مالکین، روحانیون متحدان آنها را در هم شکستند. بسیاری از خان‌ها و بزرگ مالکین مازندران

و روحانیون دارا که از پیروزی بابی‌ها به هراس افتاده بودند، از شهرها و املاک خود گریختند و به کوه‌ها پناه بردند و شایعه پراکنی کردند که این شورشگران، اموال مردم را غارت می‌کنند، زنان اشتراکی دارند و برآند تا زنان را اشتراکی سازند.

در اکتبر ۱۸۴۸ ارتش ناصرالدین شاه برای سرکوب شورش، از تهران به مازندران گسیل شد (افزون بر دو هزار نفر). این نیرو نیز با شکست روبرو شد. در این زمان، رزمندگان قلعه طبرسی را ۳۱۳ نفر به فرماندهی حسین بشرویه گزارش داده‌اند^۷ که دو فرمانده از آنها عرب و بقیه ایرانی بوده‌اند. یکی از رزمندگان عراقی «محمد کرآدی» بود که پیش از این، فرمانده سپاهی هزار نفره در جنگ مصر علیه فرانسویان را به عهده داشت و به شیخیه و سپس به زرین تاج در عراق پیوسته بود و در فرماندهی مقاومت و جنبش شرکت داشت. این رزمنده‌ی شجاع، سواد نداشت، اما شعر می‌سرود و از عراق با زرین تاج همراه شده بود. وی در سن افزون بر هشتاد سالگی، در مقاومت قلعه با گلوله توپ، جان

^۷همان منبع بالا

باخت. رزمنده دیگر همراه وی، «سعید جباوی» از روستای «جبه» نزدیک فرات در بغداد بود که به همراه فرمانده ملاحسین بشرویه و گروهی از همراهان به هدف شبیخون به نیروهای شاه از قلعه بیرون آمدند که با برخورد گلوله‌ای به سینه، جان خود را از دست داد. لازم به بیان است که در هنگام مقاومت در دژ بارفروش (طبرسی) نیروهای داوطلب از عراق که شمار آنها افزون بر ۵۰ نفر بود و نیز از سراسر ایران به سوی مازندران حرکت کردند، اما با محاصره قلعه و کنترل راه‌ها امکان پیوستن به جنبش را نیافتند.^۸

^۸. همان منبع بالا

زرین تاج

زرین تاج در سال ۱۱۹۷ خورشیدی/۱۸۱۸ میلادی (۱۲۳۳ قمری) در قزوین چشم به جهان گشود. پدرش شریعتمدار پرآوازه، حاج ملامحمد صالح برغانی بود. گذشته از پدر، عموهای وی نیز ملامحمدتقی برغانی معروف به «شهید ثالث» و ملامحمدعلی برغانی از سران مذهبی و بسیار واپس‌گرا، مال‌آنوز و دارا و خودکامه بودند. با پیدایش شیخیه، در خانواده زرین تاج، گفتگوی پرتنشی بین پدر و عموهای بویژه ملامحمدعلی که «اخباری» بود و دیگر سران مذهبی و ملایانی که به خانه آنها رفت و آمد داشتند، بالا گرفته بود.

پیروان مکتب اخباری در اسلام، برای عقل، هیچ‌گونه ارزشی قائل نیستند و تمام اخبار و احادیث و روایات را صحیح دانسته و با منع «اصالة الاباحه» می‌دانند. آنان، عمل به مواردی را که در جایی درباره‌ی آن حدیث و روایتی نیامده را ممنوع می‌دانند. آنان اجتهاد و مجتهد را نمی‌پذیرند و حدیث را منبع عمل و زندگی می‌شمارند و در نقل حدیث جز به شیعة اثنی عشری اعتماد نمی‌کنند. در

برابر اینان اصولیون قرار دارند. خمینی از اصولگرایان بود. اصولیون به عقل باور دارند که تنها به دفاع و اثباتِ الله، تفکر شیعه و روایت آنان از اسلام درآید. اصولیون، عقل را نزد مجتهدین و کسانی که درجه اجتهاد دارند به رسمیت می‌شناسند.

زرین تاج، در چنین شرایط و خانواده‌ای چشم به جهان گشود. پدر و عموهایش دو حوزه‌ی دینی را در تیول خود داشتند و رقیب هم در قزوین اداره می‌کردند. هر دو حوزه که در کنار خانه‌اشان قرار گرفته بود، یکی برای طلبه‌ها و دیگری برای پسران خانواده و وابستگان آنها برپا بود. زرین تاج به گناه دختر بودن هرگز اجازه نداشت بین پسران خانواده حتی در مدرسه خانوادگی حضور یابد. پس به هر شیوه ممکن از پشت دیوار به درس‌ها گوش می‌سپرد و بنا به گفته‌ی احمد کسروی «چون مدرسه کوچک خانوادگی به خانه آنها پیوسته و از منزل به آن مدرسه راهی وجود داشت، به درس‌ها گوش داده و از همان کودکی در گردهمایی و گفتگوهای شدید و جنجالی عموها و پدر

شرکت می‌کرد و با دلبستگی قال و مقال‌ها را دنبال می‌کرد.»^۹

در نیمه نخست قرن هیجدهم میلادی، که ایران با همه‌ی واپس‌ماندگی‌های تولیدی و فرهنگی و اجتماعی، همانند برخی کشورهای آسیایی به مناسبات سرمایه‌داری گره می‌خورد، نمی‌توانست در برابر دگرگونی‌های اقتصادی و اجتماعی نوین انقلاب‌های بورژوازی اروپا، مقاومت کند. روبنای جامعه فئودالی، همانند زیربنا نیز دچار تنش می‌گردید و در مذهب شیعه نیز، این کنش‌ها بصورت پیدایش دو برداشت متفاوت از مذهب، جلوه یافت. با نگاهی به این گذار در مناسبات تولیدی، با پیدایش پیشتازان شجاعی همانند زرین تاج و آئینی که به نام بابی‌گری به آن گروید، آشنا می‌شویم. او کوشید تا ایده‌ها و برداشت‌های خویش را از انشعاب در دین، تبلیغ کند. این رخداد در ایران نیز همانند بود با شکافی که در مسیحیت قرن ۱۵ میلادی به

۹. احمد کسروی، شیعه‌گری، شیخی‌گری، بهایی‌گری، نشر نوید، کلن، آلمان ۱۹۸۹م (دیمه ۱۳۶۷) ص ۱۰۸.

رهبری «مارتین لوتر» رخ داد و پروستانیسیم را آورد و کاتولیسسیسم و حاکمیت کلیسای کاتولیک را کهنه دانست. زرین تاج به گرایش شیخی‌گری پیوست و سپس به بابی‌گری و در آخرین سالهای زندگی به نوعی برابری خواهی و جامعه‌ی اشتراکی گروید.

در چنین شرایطی بود که زرین تاج همانند عنصری تاریخی پرورش یافت و از پشت دیوار دین و پشت پرده، آموزش دید و سپس با دلبستگی و تلاش و زمینه‌های خویش، ادبیات فارسی و زبان عربی را فراگرفت و از آن گذشته، به فراگیری و نقد و کنکاش در فقه و مذهب کوشید و در همان اوان نوجوانی، آن چنان به زبان عربی و قرآن چیره گشت که به بیان و برداشتهای تازه‌ای از آیه‌ها دست یافت که شگفتی پدر و سایر رهبران مذهبی را برانگیخت، به گونه‌ای که پدرش افسوس می‌خورد که «چه می‌شد اگر این دختر پسر بود و خاندان مرا روشن می‌کرد». در این هنگام زرین تاج از راه نامه‌نگاری، با سید کاظم رشتی که در کربلا به جانشینی شیخ احمد احسائی انتخاب شده بود مرتبط و به شیخیه پیوست. او که به دستور پدر، به اجبار به همسری

پسرعمویش که آخوندی به شدت مرتجع و از سرسخت‌ترین دشمنان شیخیه به‌شمار می‌آمد درآمده بود، آشکارا به تبلیغ و پشتیبانی از شیخیه پرداخت. زرین تاج برخلاف سنت و اخلاق زمانه و باورهای کهنه‌ی مذهبی خانواده و جامعه، از خانه و همسر اجباری دست کشید و سه فرزند خویش را به خانه پدری سپرد و در برابر تمامی احکام رهبران مذهبی تشیع از جمله پدر و عموها به مخالفت برخاست. وی آن چنان قدرت گفتاری، نوشتاری و چیرگی در برهان و ابراز دیدگاه خویش، دست یافته بود که رهبر شیخیه از وی خواست تا رساله‌ای درباره‌ی شیخ احمد احسایی به نگارش درآورد. هنگامی که زرین تاج از عهده آن برآمد، رهبر شیخیه آنچنان به شگفتی درآمد که زرین تاج را «قرّة‌العین» یا نور دیده و «روح‌الغوّاد» نامید.

دلایل اینکه زرین تاج جوان در آغاز، چگونه به خودآگاهی و خردورزی می‌رسد و با دیده‌ی تردید به بسیاری از آموزه‌های دینی و اصول زمانه خود می‌نگرد و پذیرش چشم و گوش بسته آنها را مردود می‌شمارد و بر این اساس در برابر روحانیت جیره خوار صاحبان قدرت که

توده‌ها را به نادانی و بردگی و اطاعت محض می‌کشاند
گرنش نمی‌کند، نیاز به تحلیل و بررسی ژرف‌تری دارد. اما
بی‌شک، پیوند با پیروان شیخیه و آگاهی و قدرت اندیشه و
خودپویی و دانشورزی وی در این جهت‌گیری کارساز
بوده‌اند. او که با تمام وجود، زشتی‌ها و نابرابری‌های طبقاتی
نظام حاکم را احساس کرده بود، در افکار شیخیه، ارسطو،
افلاطون و برخی از جهان‌بینی‌های آنها و همچنین فلسفه
یونان باستان، بذر جنبشی را یافت که در برابر ستم، کهنه
پرستی، جهل و دون‌پروری و پندارهای مذهبی و نیز در
برابر استبداد مطلق دینی و حکومت استبدادی ارباب و
رعیتی، قد برافراشت. او ستم به زنان را محکوم، برابری زن
و مرد را سرلوحه برنامه‌های خود قرار داد و بر اطاعت بی
چون چرا در برابر حکومت مجتهدان و شاهان خط بطلان
کشید.

زرین تاج در سال ۱۲۲۲ خورشیدی (۱۸۴۳)

(م) همراه خواهر خویش، مرضیه و همسر خواهرش، ملامحمد
باقر قزوینی که هردو گرایش شیخی‌گری داشتند، راهی
کربلا بودند، به سودای دیگری از راه بیابان به عراق شتافت تا

در کربلا به سید کاظم رشتی رهبر شیخیه پیوندند. او در راه، خبر مرگ رهبر شیخیه را شنید، پس به مدرسه سید کاظم شتافت و در خانه و کنار همسر وی سکنا گزید. او در این مدرسه، برای درس، میان خانه پرده‌ای آویخت و مریدان و شاگردان سید کاظم را گرد آورد و پشت پرده و بدون آنکه ادعای جانشینی استاد را داشته باشد، درس‌ها و آموزش‌های وی را به پیروان شیخیه پی گرفت. هنگامی که «نجیب پاشای عثمانی»، حاکم بغداد از گسترش موج هواداران پیرامون زرین تاج با خبر شد به هراس افتاد. وی بیش از ده تن از بالاترین آیت‌الله‌های نجف و کربلا و کاظمین و از جمله سید محمد آلوسی، شیخ حسن نجفی - شیخ نجف (فرزند نویسنده کتاب کاشف الغطا که بابی شد)، شیخ کاظمین، را فراخواند تا با زرین تاج به مناظره بنشینند. در این مناظره، آنان جز پراکندن آیات و حدیث‌ها و تهدیدهایی در برابر استدلال‌های قره‌العین کاری از پیش نبردند. نماینده حکومت عثمانی، خواهان صدور فتوایی از سوی شریعتمداران بود تا زرین تاج را به جرم رویگردانی از دین اسلام محکوم سازد. فتوا صادر و مهر شد و حاکم بغداد آنرا به استانبول - اسلامبول - اسلام شهر (فرستاد. حاکم کربلا،

زرین تاج را به بغداد می‌فرستد و در خانه‌ی یکی از روحانیون متمایل به شیخیه به نام شیخ محمد معروف به «شبل» وی را زیر نظر گرفت. در این شرایط نیز بسیاری برای دیدار با زرین تاج به خانه شیخ مراجعه می‌کردند و پرسش‌های خود را با او در میان می‌گذاشتند. رهبران مذهبی و حاکم دست‌نشانده، خواهان انتقال وی به خانه شیخ محمد آلوسی، مفتی بغداد بودند تا هرگونه ارتباط با زرین تاج را کنترل کنند. با ورود به این خانه، زرین تاج با خود مفتی بغداد، به گفتگو نشست و بر او تاثیر گذاشت. در پی آن، باردیگر، موج همراهان و کنجکاوان شدت گرفت و رفت و آمد آنها کنترل ناپذیر شد. در نشست‌ها، زرین تاج بدون حجاب با یاران خود حاضر می‌شد. محمد مصطفی بغدادی (فرزند شیخ شبل) در یادواره‌ای از این برهه می‌نویسد: «حضرت طاهره برای آنها از نسخ احکام شریعت قبل و تجدید شریعت اسلام به شریعت بیان [باب] با دلیل و برهان مذاکره و صحبت می‌فرمودند. رسم حضرت طاهره بر این بود که در مجالس احباب بدون حجاب ظاهر می‌شدند،

لیکن در مجالسی که اغیار حضور داشتند از پشت پرده صحبت می‌فرمودند.»^{۱۰} در یکی از گزارش‌های متعبر بهایان به نام «چهار رساله تاریخ در باره طاهر قره‌العین» به کوشش ابوالقاسم افنان، سندی از یکی شاهدان عینی معرفی شده که بینش، شجاعت و آگاهی و تابوشکنی زرین تاج را زمانی که در بغداد و در حضور گروه زیادی از رهبران دینی و افراد کنجکاو بود نشان می‌دهد:

«جمعی از مشایخ و فضلا که اغلب در دائره‌ی مرحوم سید رشتی بوده منقلب و منجذب و مومن و مقبل به امر جدید می‌شوند [پیرامون قره‌العین] تا ماه محرم پیش می‌آید و چنانکه معمول بوده، همه ساله در خانه‌ی مرحوم سید... [سید کاظم رشتی] روزه خوانی می‌شده، جناب قره‌العین و همشیره‌اشان به ملاحظه‌ی آنکه حضرت نقطه‌اولی [باب] در شب اول محرم تولد شده‌اند، حنا استعمال نموده و البسه‌ی رنگین پوشیده و قهوه و غلیان را

۱۰. چهار رساله تاریخ در باره طاهر قره‌العین به کوشش ابوالقاسم افنان، ص ۲۳، با گفتاوردی از محمد مصطفی بغدادی، ص ۲۳، انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ سوئیس سپتامبر ۱۹۹۱.

که در آثار حضرت رب‌اعلی مکروه و مذموم بوده در مجلس نهی می‌فرمایند. دیگر معلوم است که در انتشار این گفتار و رفتار و در محضر علمای اغیار چه قیامتی و محشری پدیدار می‌گردد، زیرا حضرت قره‌العین و اصحابشان در جواب و سؤال سکوت نمی‌نمودند.^{۱۱} سرانجام به اعتراض و غوغای روحانیون و طلاب مخالف، از رأس هرم رهبران شیعه در عراق خواستند که هرچه زودتر قره‌العین را خاموش سازند. «رئیس‌العلماء شیخ محمد حسین نجفی و ملاعلی بسطامی پاسخی ندادند. سپس به والی بغداد روی آوردند و اخراج قره‌العین را درخواست کردند و والی به دیدار قره‌العین شتافت و خواهان توضیحاتی شد. قره‌العین به این برهان که این موضوعی ساده نیست و نیاز به حضور کارشناسان دینی دارد و باید دیالوگی رودروی با رهبران آنها صورت گیرد و شما در این رشته کارشناسی ندارید، پیشنهاد کرد که «علما را حاضر نمایید که در محضر شما مذاکره و محاوره بشود و شما آنچه شاید و باید از محاوره و مکالمه‌ی خواهید

۱۱ . چهار رساله تاریخ در باره طاهر قره‌العین به کوشش ابوالقاسم افغان، ص ۴۸، با گفتاوردی از محمد مصطفی بغدادی، ص ۲۳، انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ سوئیس سپتامبر ۱۹۹۱.

دانست.» . والی بغداد به ناچار «حضرات مفتی و قاضی و
افندیهای دیگر را از شیعه و سنی در محضر خود مجتمع
نموده و مقالات کثیره مذاکرات و مباحثات عدیده در مسایل
و مطالب روحانیه فیما بین واقع می‌شود...»^(۱۲)

بدین گونه، مدت‌ها پیش از همایش «دشت
به‌دشت» در ایران، و در بغداد بود که زرین تاج در حضور
بالاترین رهبران دینی نجف و کربلا و کاظمین و در حضور
حاکمان، دین اسلام را منسوخ شده اعلام و ملغی کرد. به
گواهی شیخ محمد مصطفی، حتی برخی از «احبا» یعنی
دوستان در همایش «به دشت» از اینکه زرین تاج بدون
حجاب ظاهر شد متزلزل شدند. حرفشان این بود که چرا
حضرت طاهره نَسَخ احکام شریعت قبل را می فرمایند ولیکن
اکثریت احباء که ثابت و مستقیم بر امر بودند، اعتقاد داشتند
که خداوند یفعل مایشاء است و در هر وقتی هرچه بخواهد
می‌کند. آنهایی که در اعتقادشان تزلزلی حاصل شده بود،
بعضی از اهالی کاظمین بودند و غیره.»^(۱۳) همان افراد،

۱۲. همان بالا، صص ۴۹-۵۰.

۱۳. همان منبع.

پرسش را با پیک ویژه به نام نوروزعلی، از خادمان سید کاظم رشتی به دژ ماکو که سید باب در آنجا زندانی بود فرستادند تا رهنمود بخواهند و سید باب، بنا به گفته محمد مصطفی بغدادی، «لوح منیعی» در تایید زرین تاج فرستاد و امر او را امری آسمانی نامید. در عراق زیر اشغال حکومت عثمانی، حضور و فعالیت‌های سنت شکن و نوین زرین تاج، خشم روحانیون را برآشفته. روحانیون شیعه در کربلا، از کارگزاران دست نشانده‌ی پادشاه عثمانی، خواهان اخراج زرین تاج شدند. اوباشان، به خانه‌ی وی هجوم بردند. در این زمان، زرین تاج اخبار بالا گرفتن خیزش‌های توده‌ای علیه حاکمیت قاجار و نیز گرایش بسیاری به بینش و باورهای خود در ایران را شنید.

از «باب عالی» (دربار عثمانی) استانبول نیز دستور داده شد که زرین تاج را پیش از آنکه خیزش و غوغایی برخیزد، از سرزمین عراق بیرون رانند. یاور محمد آقا از سوی «نجیب پاشا» حاکم عراق، دستور داد تا زرین تاج را به‌همراه جمعی از یاران تا خانقین در محاصره نیروهای نظامی گرفته و تا مرز ایران همراهی کنند. زرین تاج به

همراه نزدیک به ۴۰ نفر از یاران خویش از جمله چندین رهبر دینی که با وی همراه شده بودند به شهر «کرد» در کردستان که آن روزها یک روستا بود وارد و پس از سه روز، راهی کرمانشاه شدند. در آنجا صدها نفر به دیدار وی شتافتند. در پی شور و شوق دیدار و همایش، والی شهر درخواست اخراج وی و همراهان را صادر کرد. بزرگترین مجتهد شهر درخواست مناظره کرد و هنگامیکه از سوی زرین تاج پذیرفته شد، هراسیده وانمود به بیماری کرد و در باغی مخفی شد. پس از چند روز با یک شبیخون نظامی و بازداشت سی نفر از همراهان، گروه همراه زرین تاج و خود وی را پس از ۴۳ روز اقامت در کرمانشاه و تهدید به تیرباران، روانه قزوین کردند. در میانه راه از شهر «صحنه» به سوی همدان و از آنجا وارد قزوین شدند.

زرین تاج، در تمامی این سفر، مخالفین و همراهان بسیاری یافت و با رهبران دینی هر محلی به مناظره نشست. در نزدیکی‌های قزوین، پدر به پیشواز وی شتافت و از همان جا به پند و ارزند او پرداخت که دست از باب و شیخیه بردارد و به خانه شوهر و به بچه داری بازگردد.

ملایمت پدر زرین تاج در آسان‌گیری و تلاش برای محافظت از زرین تاج در برابر ملاتقی برادر خود و نیز برادرزاده مستبد، همسر زرین تاج، در این برهه، نقش مهمی در ادامه مبارزات زرین تاج داشت. شاید که بیش از همه، منش و شخصیت زرین تاج، پدر (ملا محمد صالح) را زیر تاثیر گرفته بود. از سوی دیگر، شرایط خود خانواده، به ویژه نقش مادر وی، آمنه خانم قزوینی نیز به گونه‌ای در رشد و کمک به استعدادهای نهفته‌ی زرین تاج موثر بودند. زیبایی زرین تاج را به یک معجزه، همانند می‌دانستند. منش شورشی و شجاعت او اقتدار پدر را کم رنگ ساخته بود، بی‌آنکه از احساسات زیبای دخترانه‌اش چیزی کاسته شود. قدرت بیان، برهان، شعر و شور و نگرش همراه با فلسفه او، از جمله عناصری بودند که به او نیرو می‌بخشیدند. دانایی برای زرین تاج، یک قدرت بود. شاید درس‌هایی که به تهران همراه پدر برای زیارت و دیدار داشت، و دیدن زنانی از اروپایی و پوشش آنان، ذهن پرسش‌گر زرین تاج را به این پرسش برانگیخت که به کدامین منطق باید زیبایی را زیر تاریکی و سیاهی پنهان کرد! آیا نقطه‌ی شرم‌آوری در خلقت است که

باید پنهانش کرد؟! زرین تاج به نو می‌اندیشید. مناسبات نو،
زندگی نو، اندیشه نو و انسان نو.

پدر، آخوند ملامحمد صالح برغانی می‌گفت:
«ای دختر! من به فضل و دانشات آگاهی دارم، اگر تو
خودت ادعای باب بودن می‌کردی، برایم قبول آن مشکل
نبود، اما چگونه می‌توانم، بپذیرم که تو با این همه فضیلت
تابع کسی شوی که دانش و علم و سواد تو را ندارد!» اما
درخواست‌ها و تهدیدات پدر و دیگران تاثیر گذار نبود. در
قزوین بیش از همه عمو و همسر سابقش، دشمنی ورزیدند و
وی را برای تمکین و در خانه ماندن زیر فشار قرار دادند. با
رد درخواست آنها، مرتجعین شهر به رهبری ملاتقی، عمومی
زرین تاج به کشتار پرداختند و یاران زرین تاج راهی جز از
میان برداشتن ملاتقی را نیافتند. در این روزها، از سوی عمو
و پدرش زیر نظر بود. او برای سازماندهی نیرو، به یارانش از
جمله پدر و مادر و خویشان پشتیبان خود پیام فرستاد که
به قم، تهران و مشهد بروند. او نگران کشتار دستجمعی یاران
و خویشانی بود که حامی وی بودند و در برابر پیامش برای
خروج از قزوین تمایلی نشان نمی‌دادند. استدلال یاران وی

این بود که او را تنها نگذارند و به این شعر مولوی از دیوان شمس تبریزی که از زبان منصور حلاج است، استناد می کردند و می گفتند «اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی و مماتی فی حیاتی و حیاتی فی ممات» و جان باختن در راه هدف را همان زندگانی می شمردند. در همین روزها بود که ملامحمدتقی، عموی زرین تاج، به دست طاهر خباز شیرازی از حامیان زرین تاج، به ضرب خنجر از پای درآمد. فرمانده این قتل را زرین تاج دانستند؛ او را بازداشت و به فتوای روحانیون شیعه در خانه‌ی حاکم قزوین زندانی گردید. با قتل ملامحمد تقی مجتهد، ترور و کشتار بر شهر سایه افکند، زرین تاج دستگیر شد، شیخ صالح کریمی (عرب) و ملا ابراهیم محلاتی و ملا صالح شیرازی و چند تن دیگر که از بغداد تا ایران از همراهان زرین تاج بودند، دستگیر شدند؛ ملا ابراهیم محلاتی را در قزوین به قتل رساندند. میرزا طاهر شیرازی که گرفتاری و شکنجه و کشتار یاران را تاب نیاورده، خود را به شکنجه گاه معرفی کرد.^(۴) در بازجویی از

۱۴ . چهار رساله تاریخ در باره طاهر قره‌العین به کوشش ابوالقاسم افغان، ص ۴۰، با گفتاوردی از محمد مصطفی بغدادی، ص ۲۳، انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ سوئیس سپتامبر ۱۹۹۱.

او پرسیده شد چرا او با پای خود به دارالحکومه آمده! پاسخ داد، گرفتاری بیگناهان را دیده و نگرانی ستمدیدگان را شنیده با پای خود به قتلگاه آمده. پرسیدند که «شخص عالم مجتهد را چرا کشتی؟ پاسخ گفت: او عالم نبود، یک خوشه کوچک غوره از باغ ابوحنیفه دزدید بود [به این استعاره که دانسته‌های او نارس و دزدی بودند]. میرزا طاهر شیرازی، ادامه داد که به تنهایی امام جمعه، محمد تقی برغانی را مجازات کرده زیرا که مرتجع بود و به رهبران شیخیه توهین می‌کرد. ملامحمد، همسر سابق زرین تاج، فرزند محمد تقی مقتول، که او نیز از رهبران مذهبی شهر بود و نیز بازجو و در نقش حاکم شرع، به او گفت که دروغ می‌گوید. پاسخ شنید که سرنیزه‌ای که با آن به دهانش زده‌ام در زیر پل نزدیک مسجد است. فراش‌ها رفتند و سرنیزه را آوردند و ملا محمد، گفت این مرد قابل نیست که قاتل پدر من باشد. ملا طاهر به طعنه گفت: لباس فاخر و خرقه‌ی خز بیاورید بیوشم تا قاتل پدرت متشخص باشد.» او را به زنجیر کرده و به زندان افکندند. اسدالله قزوینی، شیخ صالح عرب، میرزا صالح شیرازی، ملا ابراهیم محلاتی و ملاطاهر شیرازی را با کُند و زنجیر بر گردن و پاها به تهران فرستادند. ملامحمد برغانی،

به همراه گروهی از مرتجعین به دربار محمد شاه رفتند تا در تهران کشتار دستگیر شدگان را شتاب بخشد. به دستور محمدشاه، صالح عرب را در میدان شهر به قتل رساندند. اسدالله قزوینی زیر شکنجه در زندان تهران کشته شد. ملاطاهر خباز شیرازی در تهران، با حضور نماینده دربار و مجتهدین شهر، بار دیگر بازجویی شد. از او پرسیدند که «شخص فاضل مجتهد را چرا کشتی؟ تو اگر متشرعی که این شخص، مروج شریعت بود و اگر اهل طریقتی، اهل طریقت راضی به اذیت احدی نمی شوندا!» او قاطعانه در پاسخ گفت که «غیر از شریعت و طریقت، یک حقیقتی هم هست، من از روی حقیقت او را کشتم».^(۱۵) محمد شاه، «ملا ابراهیم محلاتی و ملاطاهر شیرازی را به ملامحمد برغانی دادند تا به قزوین آورده و در آنجا هر دو را در روبروی خانه‌اش به درخت بستند و رجاله و طلاّب، با بیل و چوب و تیشه و غیره

۱۵ . چهار رساله تاریخ در باره طاهر قره‌العین به کوشش ابوالقاسم افغان، ص ۲۳، با گفتاوردی از شیخ کاظم (سمندر)، صص ۵۷-۶، انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ سوئیس سپتامبر ۱۹۹۱.

به بدترین عذاب شهید نمودند و اجسادشان را آتش زدند و در بیرون دروازه در گودالی انداختند.»^(۱۶)

ملا محمد، تلاش کرد زرین تاج (مادر فرزندان خود) را که در بازداشتگاه خانگی زیر نظر بود، با زهر به قتل برسانند، اما زرین تاج در دسترش نبود. دختر بزرگ اسدالله قزوینی که از یاران زرین تاج و پدرش به تهران فرستاده شده بود و به قتل رسید، تنها کسی بود که با روبنده، در پوشش گدایی و شستن رخت، به هرگونه به خانه راه می‌یافت. زرین تاج در آستانه اعدام، شبانه به یاری «هادی» که به تهران فراری شده و مخفی بود، با لباس مبدل به قزوین بازگشته و با یاری همسرش، همان دختر بزرگ اسدالله قزوینی، زرین تاج را با لباس مبدل از محاصره بیرون آورده و در خانه حسن نجار مخفی می‌شوند و کمی بعد با اسبهایی که در بیرون شهر آماده شده بودند و از راه «گله دره» و «اشتهارد» به تهران می‌روند. زرین تاج در تهران مخفیانه در سازماندهی همایش تاریخی «دشت به‌دشت» شرکت دارد. زرین تاج در نیمه سال ۱۲۲۷ خ (۱۸۴۸ م) درگردهمایی عظیم «دشت

۱۶. همان بالا، ص ۵۷.

به‌دشت» شرکت کرد تا پس از آن به جنبش دهقانان و پیشه‌وران به دژ جنبش (قلعه‌ی طبرسی) بپیوندد.

همایش تاریخی دشت بهدشت

همایش نزدیک به صد نفره با سازماندهی مخفی و با بالاترین هشدار امنیتی در روستای بهدشت در هفت کیلومتری شاهرود برپا گردید. در این گردهمایی تاریخی که در میانه‌ی سال ۱۳۲۷ خورشیدی (م ۱۸۴۸) انجام گرفت، زرین تاج که اکنون سی‌ساله است، به مدت ده روز با سخنرانی‌های شورانگیز و انقلابی و بیان دیدگاه‌های نوین که می‌توان گفت در آن روزگار، آن هم از سوی چنین زن جوانی در دنیا کم نظیر بود، در مشرق زمین و تمامی ممالک مسلمان نشین بی مانند، آنچنان شور و اشتیاقی آفرید که می‌توان آنرا در درازای تاریخ ایران بی‌مانند دانست. سخنرانی‌های پرشور و دیدگاه نوین زرین تاج در این ده روز، پایه‌های حکومت قاجار، مذهب تشیع و اساس دین را به لرزه در آورد. زرین تاج، همانند مزدک، تمام دین‌ها را پوسیده و پایان یافته و احکام دینی را ملغی و مالکیت عمومی را بر زمین و دارایی را پایان یافته اعلام کرد و

همگان را به زندگی اجتماعی اشتراکی در روی زمین
فراخواند:

«ای احباب (ای یاران)! این روزگار از ایام
فَتْرَت^{۱۷} شمرده می‌شود و امروز تکالیف شرعیه به یکباره
ساقط است. از این روی این عادات سابقه از قبیل صوم
(روزه) و صلوة (نماز) و دعا را باید کنار گذاشت. آنگاه که
حضرت «باب» اقالیم سبعة (هفت قاره) را فراگیرد و این
ادیان منسوخ پوسیده را از میان بردارد، شریعتی تازه آورد و
تشکیل امت دهد، آن وقت هر تکلیفی که بیاورد بر تمامی
خلق روی زمین واجب است. اینک اگر ما و شما در اموال و
انفاس شریک یکدیگر شویم و در عرض و ناموس سهمیم
یکدیگر، عقاب و نکالی نخواهد بود...»^(۱۸)

زرین تاج، در پایان سخنرانی شورانگیز
و آتشین خویش، روبنده و چادرسیاه بردگی مالکیت و دینی
را برگشود و به دورافکند. او بدین وسیله برای نخستین بار

^{۱۷} فِتْرَت - فاصله و وقفه میان دو دوره خوانده می‌شود.

^{۱۸} Richard Foltz, *Spirituality in the land of the noble*.

(معنویت در سرزمین نجبا)

در ایران پس از تاخت و تاز سپاهیان اسلام و گذشتِ نزدیک به سیزده سده تحمیل توهین آور تصاحب در خیمه (چادر) کفن سیاه بر زنان، مبارزه در برابر خوارشماری و تحقیر زنان را آغاز و آزادی، برابری و ابراز هویت زنان را در جامعه اعلام کرد. این سخنان و این عمل جسورانه و انقلابی زنی که خود سال‌ها در اسارت پندارها و زنجیرهای خانواده‌ای از سران و دست اندرکاران شریعت به سر برده بود، برای شرکت کنندگان، آن چنان دور از انتظار، شگفت آور و ناگهانی و شوک‌آور بود که پذیرش آن برای برخی از افراد حاضر به ویژه «بابیان» محافظه کار و مذهبی، بسیار سخت بود. از جمله محمدعلی بارفروشی (قدوس) که از رهبران رادیکال و تراز اول بابیان و از بابل بود، زبان به سرزنش وی گشود. اما چیزی نگذشت که همگان در برابر برهان‌های کوبنده‌ی زرین تاج به او پیوستند. در این همایش بین زرین تاج و محمدعلی بارفروشی که خود را رهبر بابیان می‌دانست، مجادله‌ای تند در گرفت. با استدلال‌های زرین تاج و گفتگوهای بین آن دو، زرین تاج در میان جمع حاضر شد و در برابر چشمان رهبران جنبش و بابیان شرکت کننده در

همایش، به خطابی‌هی پرشوری پرداخت و دیدگاهش را اینگونه اعلام کرد:

«هنگام ظهور پیغمبر جدید فرا رسیده و قوانین و ضوابط گذشته نفوذ خود را از دست داده اند. رفرنس بنابراین مردم از قید و بندهای پیشین آزاد اند. نایستی دیگر به دولت مالیات و به اربابان بهره‌ی مالکانه پرداخت. در سرزمین مقدس آینده، مالکان از کلیه‌ی امتیازات و حقوق کنونی خود محروم خواهند بود. مالکیت و کلیه‌ی دارایی‌های شخصی لغو خواهد شد و همه‌ی اموال، جزء دارایی‌های اشتراکی خواهد شد و هر فردی سهم خود را از این اموال خواهد گرفت».^{۱۹}

گزارش نویسنده ناسخ التواریخ، محمدتقی خان سپهر، از اشرافیت مرتجع، گواهی است بر سخنان قره‌العین و خشم حکومت و روحانیت وابسته به فئودالیسم: «چون قرالعین این سخن بیایان برد، جماعتی که بیدین و

۱۹. محمدتقی خان سپهر مورخ تاریخ قاجار، ناسخ التواریخ. به نقل از محمدرضا فشاهی، الهیات سیاسی و آرمان مهدیگری، چاپ اول، سازمان انتشارات جاودان سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۱۱۹.

بدکیش بودند و مال ثروتی و عیالی و عدتی نداشتند، از این سخنان شاد شده یکباره سر به بیدینی برآوردند و حمل شرایع را از گردن فرو نهادند.»^{۲۰}

محمد رضا فشاهی، استاد فلسفه در سوربن فرانسه، در کتاب الهیات سیاسی و آرمان مهدیگری می‌نویسد: « مسئله دوم، شرح و تفسیر آثار باب برای روستاییان و شهریان فقیر و افزودن جنبه‌های انقلابی به آن، از جمله اشتراک اموال بود. رهبران بابی به آن رسیده بودند که بهترین وسیله برای جلب توده‌های روستایی و شهری به جنبش، ترویج اندیشه‌های مساوات‌گرایانه‌ی مزدکی در میان آنان است.

طرح هر دو مسئله (دیدار با شاه و درخواست رهایی باب از زندان ماکو و در صورت نپذیرفتن، حمله مسلحانه به زندان و رهایی وی و مسئله اشتراک) یعنی رهایی بابد و ترویج اندیشه‌های مساوات‌گرایانه، از قره‌العین بود و اجرای اندیشه‌های مساوات‌گرایانه، و نسخ آئین قبلی یا اسلام

۲۰. همان منبع ۲۰.

[به گفته بابیان] و اعلام ظهور آئین جدید یا آئین باب [به گفته بابیان] را خود قره‌العین و ملامحمد علی بارفروش عهده گرفتند.»^(۳۱)

محمدعلی بارفروشی که لقب «قدوس» داشت و از دانش آموخته‌گان سیدکاظم رشتی بود، در شمار نخستین کسانی بود که به آئین باب گرویده بود و پس از باب، هیجدهمین نفر، به شدت زرین تاج را روز نخست در همایش به‌دشت، مورد انتقاد قرار می‌داد. او نیز پس از یک نشست کوتاه چند ساعته به میان مردم بازگشت و سخنگوی نگرش زرین تاج شد. کسروی، گرچه زرین تاج را «شیرزن» و «شوریده» و او را یکی از زنان کم نظیر جهان می‌شمارد، اما بنا به درک و بینش طبقاتی و نیز افکار سنتی و مرد سالاری خویش، او را سرزنش می‌کند که: «جستن از خانه شوهر و

۲۱ . محمدرضا فشاهی، الهیات سیاسی و آرمان مهدیگری، چاپ اول، سازمان انتشارات جاودان سال ۲۵۳۶ شاهنشاهی، ص ۱۲۰.

همراهی اش با مردان و آن داستان دشت به دشت» دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا دستاویز دوستان.»^{۲۲}

با برداشتن حجاب و سخنرانی شجاعانه و پرشور زرین تاج، آزادی زنان را اعلام شد و ملامحمدعلی بارفروشی که اینک به زرین تاج پیوسته بود، به طور رسمی آئین اسلام را ملغی اعلام کرد و از مالکیت اشتراکی بر اموال و مناسبات اشتراکی سخن گفت و روستاییان و برزگران و شهریان را از پرداخت هرگونه بهره‌ی مالکانه و مالیات به دولت و فئودالها و روحانیت، معاف کرد. پیام تاریخی زرین تاج، غوغا آفرین و بی مانند بود؛ از این جهت تاریخی و یگانه ارزیابی می‌شود که این سنت و مذهب شکنی از سوی یک زن به ویژه آنکه در یکی از تاریک‌ترین دوران فئودالیسم و مردسالاری در برابر برگزیدگان و روشنفکران و نیز افرادی که از گوشه و کنار ایران، پنهانی در آن گردهمایی توده‌ای حضور یافته بودند، با استدلال و منطق انجام می‌گرفت و بالاتر از آن، این‌که، برای نخستین بار در تاریخ ایران بعد از

۲۲. احمد کسروی، شیعه‌گری، شیخی‌گری، بهایی‌گری، نشر نوید، کلن، آلمان ۱۹۸۹م (دیماه ۱۳۶۷) ص ۱۰۸-۱۱۰.

چیرگی اسلام بر جامعه، آنچه را که مذهب به عنوان وظیفه اصلی در تاریخ جوامع طبقاتی بر عهده داشت، منسوخ اعلام کرد و حرکت انقلابی تر او این است که مالکیت خصوصی را مردود شمرد و دولت پشتیبان طبقه مسلط را نشانه گرفت و مالکیت اشتراکی را اعلام کرد. زرین تاج در چکامه‌ی شورانگیز خویش در همایش به‌دشت اعلام کرد که مردم از بند و زنجیر قوانین مذهبی - حکومتی و طبقاتی آزادند. لغو پرداخت هرگونه مالیات به دولت، اربابان و زمین‌داران بزرگ و اوقاف و اشراف، لغو بهره‌ی مالکانه و لغو تمامی امتیازات طبقاتی و مذهبی و تمامی واجبات و اصول اولیه و ثانویه اسلام را مردود اعلام کرد، و اعلام جامعه‌ی اشتراکی، هسته‌ی پیام زرین تاج به زحمت کشان بود. زرین تاج، دلاورانه فراتر از حسن صباح پرفرازتر از الموت، در دشت به‌دشت، بر تارک مبارزات پیشه‌وران و روستائیان و شهریان تهی دست ایستاد. و رهایی زحمتکشان و زنان از زنجیر مالکیت و دین را اعلام کرد.

درهمایش دشت به‌دشت، محمدعلی

بارفروشی (قدوس) که از نزدیک‌ترین همراهان و یاران زرین

تاج بود، پس از استدلال‌ها و برهان‌های زرین تاج، با اعلام اینکه مذاهب کهن پایان یافته است، همگان را به سرپیچی از پرداخت مالیات و سیورسات^(۳۳) و سرپیچی از اجرای مقررات، فرامین و قواعد دین و دولت، فراخواند. وی نیز به پیروی از زرین تاج، از لغو مالیات و اشتراک اموال و برابری ثروتمندان و تهیدستان سخن گفت. سپس به همراه میرزا حسینعلی نوری، با محمدعلی بارفروشی به سوی بارفروش و دژ پایداری، به همراه بسیاری از تهیدستان به پاخاسته حرکت کردند تا در میان توده‌های زحمتکش در مازندران به تبلیغ آئین و جامعه نوین بپردازند. زرین تاج برای شرکت و سازمان دهی مبارزه طبقاتی در دژ طبرسی، راهی ستاد جنگی زحمتکشان شد، که از قلعه طبرسی رهبری می‌شد و در درازای جنگ در برابر شاه و شریعت و فئودال‌ها و خان‌های آدمکش، بر پا شده بود، در «نور» توقفی کوتاه کرد و پس از چند روزی از این روستا به روستای دیگر در مازندران، در راه «کجور»، به محاضره سپاهیان شاه افتاد و دستگیر و برای محاکمه به تهران فرستاده شد.

۲۳. توشه و غذای لشکریان و علوفه اسب‌ها و استر و الاغ در خدمت لشکریان از روستاهای مسیر راه حاکمان، از زحمتکشان گرفته می‌شد.

«ارتداد و امتناعش از توبه، محقق و باید به نام قرآن، کشته شود...»

پس از فتوا و فرمان تیرباران محمدعلی شیرازی (باب)، چهارتن از رزمندگان بر آن شدند تا ناصرالدین شاه و میرزا تقی خان امیر نظام (امیرکبیر)^{۲۴} را به قتل برسانند، اما در انجام آن ناکام ماندند. آنان در لباس باغبان در کاخ شاه نفوذ کرده و در فرصت مناسب روز ۲۴ مرداد ۱۲۳۱ خورشیدی (۱۵ اوت ۱۸۵۲ میلادی) در حالیکه سوارانی مسلح، شاه را نگهبانی می‌کردند، در کاخ نیاوران، وی را در مسیر شکار غافلگیر کردند. یکی از آنان، لگام اسب شاه را گرفت و به سوی او شلیک کرد. ساچمه‌های تفنگ شکاری به تهی‌گاه و به بازوی دست راست ناصرالدین اصابت کرد، اما تیرها اثر نکرد. یکی از مبارزین به دست نگهبانان

۲۴. میرزا محمدتقی خان فراهانی (امیرکبیر)، وزیر اعظم، همسر عزت‌الدوله (خواهر ناصرالدین شاه و مادر مظفرالدین شاه)، پس از به قدرت رسانیدن ناصرالدین شاه و سرکوب جنبش، در رقابت درون حکومتی به ویژه به رهبری مهد علیا، مادر شاه، در ژانویه ۱۸۵۲ به دستور ناصرالدین شاه در حمام فین کاشان با بریدن رگ دست، به قتل رسید.

شاه، بلافاصله کشته شد و سه نفر دیگر پس از شکنجه، بی آنکه نام همدستان خود را آشکار کنند، با قداره، دو نیمه و در میدان شهر آویخته شدند.^{۲۵}

قتل زرین تاج

در پی ترور نافرجام شاه، فتوای قتل زرین تاج که نزدیک به چهار سال در اسارت شاه بود، نیز به شاه داده شد. این تلاش بی فرجام، بهانه‌ای به دست حکومت و روحانیت داد تا برای قتل و اعدام همه مخالفین و توده‌های به‌پا خاسته، فرمان و فتوا صادر کند. در آن روزها بیش از ۴۰ تن از مخالفین رژیم و نواندیشان را به اتهام بابی‌گری و شرکت در سوءقصد به ناصرالدین شاه دستگیر کردند. هرکدام از بیست و هشت تن از افراد دستگیر شده را به‌گروهی سپردند تا به منظور ایجاد رعب و وحشت در دل مخالفان، به وحشتناک‌ترین شیوه به قتل برسانند. کسروی در کتاب «بهائی‌گری...» می‌نویسد:

۲۵. سفرنامه کارلا سرنا، مردم و دیدنی‌های ایران.

«یکی را به بازرگانان دادند، که هرکدام زخمی زده کشتند. یکی را به اوباش دادند که گرد آمده از پا درآوردند. یکی را به دارالفنون فرستادند که شاگردان نابود ساختند. یکی را به ملایان سپردند. یکی را به سربازخانه فرستادند... بدتر از همه، داستان حاجی سلیمان خان و قاسم تبریزی بود. حاجی سلیمان خان یکی از افراد سرشناس بابیان به شمار می‌رفت، و همچون قاسم تبریزی به دست فراشان داده بودند و آنها در تن‌هایشان سوراخ‌هایی پدید آوردند و شمع‌ها فرو برده و روشن گردانیدند و رقصنده و نوازنده به جلوشان انداخته در کوچه‌های تهران گردانیدند و پس از شکنجه و بد رفتاری‌های زیادی که فراشان و مردم کردند، در بیرون دروازه آن دو را چهارتکه گردانیده و از دروازه‌ها آویختند... . همچنین یکی از کسانی که در این روز کشته گردید، یکی حاجی میرزا جانی کاشانی (نویسنده نقطه الکاف) بود. قره‌العین که چند سال پیش دستگیر در خانه محمد خان کلانتر زندانی بود، او را نیز از بین

بردند.»^{۲۶} محمدعلی صحاف را که به شاه تیراندازی کرده بود، شمع آجین کردند.

در این زمان، از اسارت زرین تاج، چهار سال می گذشت. ناصرالدین شاه و امیر کبیر و مشاوران شاه، کشتن زرین تاج را به چند دلیل به مصلحت نمی دانستند. نخست هنوز کشتن یک زن آن هم در جایگاه و نامداری زرین تاج، در آن شرایط، از نظر سیاسی آسان پرهزینه بود و دوم آنکه تلاش رهبران دینی برای برگذاری محکمه‌ای برای قتل وی به جایی نرسیده بود و سوم پایگاه توده‌ای زرین تاج و جنبشی که هنوز در برخی روستاها و شهرها در حال مبارزه و مقاومت بود و هزاران پیرو جان برکف داشت، قتل زرین تاج، ساده به نظر نمی رسید. زرین تاج، در تمامی این دوران هولناک، در اتاقی مانند سلول، در بالاخانه‌ای که پله نداشت و نگهبانان بوسیله نردبان به آن رفت و آمد می کردند، در خانه محمدخان نوری، کلانتر تهران زندانی شده بود. چهارسال زندانی انفرادی در سلولی که به جز در

۲۶. احمد کسروی، شیعه‌گری، شیخی‌گری، بهایی‌گری، نشر نوید، کلن،

آلمان ۱۹۸۹ میلادی (دیماه ۱۳۶۷) ص ۱۰۸-۱۱۰

نخستین ماه‌ها، هیچ گونه رابطه‌ای با دنیای خارج نداشت
نتوانست وی را از پای در آورد. هرچند زنان خانواده حاکم، از
هر فرصت دیدار با زرین تاج دریغ نمی کردند.

پرنس دالگورکی، سفیر روس در گزارش ۲۳
خود به روسیه به این اشاره دارد که: «مدت زمانی است که
در تهران یک زن بابی، تحت نظر رئیس نظمیه محبوس می
باشد، ولی گفته می شود که با وجود محدودیت‌هایی که برای
او قائل هستند، با وسائلی موفق می شود هم کیشان خود را
دور خود جمع کند. بالاخره زن نامبرده، را در باغی در
حضور آژدان باشی خفه کردند و چهار نفر از بابی‌ها را شقه
کردند، در بدن آن‌ها شمع‌های روشن داخل نموده و در این
حال، آنها را در شهر می گرداندند، این‌ها در حالی که به شاه
ناسزا می گفتند، اظهار شادمانی می کردند و به این ابهت و
جلال جان می دهند...»^(۴۷)

^{۳۷} . نیکلا، دبیر اول سفارت فرانسه، تاریخ مذاهب ملل متمدن» و
«تاریخ سید علی محمد باب» ترجمه فارسی از ع. م. ف. گفتاورد از
احسان طبری، از برخی بررسی‌ها در باره‌ی جهان بینی‌ها و جنبش‌های
اجتماعی در ایران، ص ۳۹۰ تاریخ ۱۳۴۸.

بدین صورت در سال چهارم سلطنت پنجاهساله‌ی ناصرالدین‌شاه^{۲۸}، به فتوای روحانیت وابسته به دربار و حاکمان، کشتار بابیان و نواندیشان و رهبران خیزش‌های اجتماعی به نام بابی، با میخ طویله، قمه، نیزه، شمشیر، خنجر، و پاره پاره کردن، سنگسار، شلاق، شمع‌آجین کردن^{۲۹} و سیخ داغ در بدن فروکردن، و بینی و گوش بریدن و سینه دریدن و سربریدن سالها ادامه داشت.

زرین تاج در تنهایی و زندانی جانفرسا، زیر فشارهای روانی و تنهایی، چهار سال دوام آورد. برای به زانو درآوردن وی، آقاخان نوری (جانشین و رقیب امیر کبیر)، نخست وزیر شاه، دو مجتهد دژخیم اسلام، ملامیرزا محمد مازندرانی و حاجی ملاعلی کنی را نزد وی فرستاد. این

^{۲۸}. از همین روی ناصرالدین شاه را سلطان صاحب قران می‌نامند.
^{۲۹}. شمع آجین، شکنجه و اعدامی است که در ایران جاری بود. به این شیوه، بر پیکر قربانی سوراخ‌هایی ایجاد کرده و با فروبردن شمع در آن سوراخ‌ها و روشن کردن شمع‌ها، وی را در کوچه و بازار می‌گردانیدند تا از پای در آید.

بازجویی و انگیزاسیون^{۳۰} سده میانه‌ای و اسلامی که به امر میرزا آقاخان نوری صدراعظم ناصرالدین شاه صورت می‌گرفت، سرانجام دو مجتهد اعظم بازجو حاکم شرع، حکم تکفیر و قتل او را صادر کردند. آن دو آیت الله، هفت دوره گفتگو با زرین تاج داشتند و زرین تاج، آمدن امام زمان شیعیان را موهوم و آفریده مغزهای منجمد شده شمرد و به آنان گفت:

«دلایل شما مانند دلایل بچه نادان و ابله‌ی است، تا کی پای‌بند این اکاذیب منافی با عقل هستید، کی عقل خود را متوجه شمس حقیقت خواهید کرد؟! آیت الله کنی با پریشانی ملای دیگر را به کناری کشید و گفت: «مباحثه با این کافر نمی‌توان کرد». سپس، شکست خورده و پریشان، به خانه خود رفته و فتوایی نوشتند که «ارتداد و امتناعش از توبه محقق و باید به نام قرآن به قتل

۳۰. دادگاه‌هایی که از سوی روحانیون و نهادهای دینی برگزار می‌شد به منظور توبه و مجازات کسانی که خلاف عقاید روحانیون در هر زمینه‌ای حتی زمینه‌های علمی، اظهار نظر می‌کردند و به عنوان مرتد شناخته می‌شدند؛ مانند محاکمه گاليله در قرن ۱۵ میلادی.

برسد...»^{۳۱} با این فتوای قرآنی، در سال ۱۲۲۹ خورشیدی (۱۲۶۸) در حالی که هنوز در سراسر ایران، به ویژه در زنجان، مازندران، تبریز، یزد، نیریز، سروستان شیراز و... مبارزه و ایستادگی در برابر شاه و اسلام ادامه داشت و از سوی دیگر جنبش مشروطه خواهی آغاز گرفته بود، به دستور مستقیم ناصرالدین شاه و نخست وزیر وی، میرزا آقاخان نوری که پس از ترورامیر کبیر به وسیله شاه، به امیر نظامی نشسته بود کشته شد. در حالی که اعتراضات ضد حکومتی و جنبش ارضی، حکومت قاجار و مذهب حاکم را در آستانه‌ی فروپاشی قرار داده بود و شعله‌های پیکار از هرسو زبانه می کشید تا فئودالیسم را درهم پیچیده، روحانیت را به دخمه‌ها براند و حکومت را در هم شکنند، شاه، سرشکسته از آخرین پاسخ زرین تاج که وعده‌ی سوگلی حرم شدن را این گونه پاسخ داده بود:

«چه کنم که کافر و جاهدی به خلوص نیت اصفیا
تو که غافل از می و شاهدی، پی قتل عابد و زاهدی

۳۱. سه سال در میان ایرانیان، موسیو کنت دوگوبینو، دبیر اول سفارت فرانسه در ایران.

تو و ملک و جاه سکندری، من و رسم و راه قلندری
اگر آن نکوست تو در خوری، اگر این بد است، مرا سزا»

اسنادی در دست‌اند که این سروده در پاسخ خواستگاری
ناصرالدین‌شاه فرستاده بود:

تو و ملک و جاه سکندری، من و رسم و راه قلندری
اگر آن نکوست تو در خوری، اگر این بد است مرا سزا

نوشته شده است که «نورالدین مدرسی چهاردهی»^(۳۲)، از
نویسندگان و پیروان گرایش «ازلی»^(۳۳) موضوع دیدار شاه

۳۲. نورالدین مدرسی چهاردهی، زاده ۱۲۹۷ خورشیدی در کربلا -
در گذشته در تهران ۱۳۷۶، دین‌شناس و پژوهشگر تجربی تاریخ ادیان
بود. وی به سبب پژوهش‌های تجربی‌اش بر روی آئین «یارسان» و نیز
سلسله‌های «خاکسار» و «نعمت‌اللهی» شناخته شده‌است.

۳۳. میرزا یحیی نوری معروف به صبح ازل، رهبر آئین
ایرانی بابیه‌ازلی که به آیین بیانی نیز شناخته می‌شود بود. میرزا یحیی
در تهران چشم به جهان گشود. فرزند میرزا بزرگ نوری و برادر کوچک
ناتنی میرزا حسینعلی نوری (بهاء‌الله) بود. در پی جان‌باختن باب،
پیروان وی که به «بابی» مشهور بودند بنا به اشاره‌های باب در کتاب
بیان در پی «موعود» آئین جدید که در آن کتاب زیر نام «من یظهره
الله» از او نام برده شده بود، می‌گشتند. بهاء‌الله، در سال ۱۸۶۳ خود
را من یظهره‌الله، موعود کتاب بیان شناسانید و به خستی برادر خود
صبح ازل را مردود دانست. بسیاری از بابیان به او ایمان آورده و بهائی

با طاهره را نمی‌پذیرد و گزارش کرده‌است که: «طاهره در زمان زندانی بودن خود تقاضای ملاقات با ناصرالدین شاه نمود و شاه مایل به ازدواج با او بود. درباریان، از ملاقات طاهره بیمناک شده و هم داشتند که شاه تحت سیطره‌ی طاهره قرار گیرد و زیبایی او موجب شود که شاه مفتونش گردد، لذا مرگ او را جلو آوردند.» همچنین شیخ حسین لنکرانی به عنوان یک منبع مسلمان گفته‌است که: «خدمت بزرگ دیگری که امیرکبیر به اسلام و ایران کرد، تسریع در اعدام قره‌العین، و از بین بردن زمینه‌ی دیدار آن زن فتّانه با ناصرالدین شاه جوان بود که زمام نفس خویش را در دست نداشت و ممکن بود دل‌باخته‌ی ناز و غمزه‌ او شده و این امر (همراه با وسوسه دوانی‌های دول اجنبی ذی‌نفع در ماجرا)

شدند. گروه کمتری که به پیروی از میرزا یحیی صبح ازل، بابی ماندند ازلی نام گرفتند. بهایی‌ها برخلاف باب و بابیه، دخالت در سیاست و مسایل روز را مردود اعلام کردند. آنان هسته و عناصر مرکزی اندیشه زرین تاج و رهبرانی همانند باب، حسین بشرویه، محمدعلی بارفروشی‌ها و... و اولیه بابیه را نپذیرفتند و تنها به بخش‌های روزمره و جانبی آن جنبش پرداختند.

کار پایان دادن به غائله‌ی ایران‌سوز بابیان را دچار مشکل
سازد.»^(۳۴)

۳۴ . اظهارت و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی درباره
بابیگری و بهایی‌گری، نوشته علی ابوالحسنی.

چکامه‌ای که خاموش نشد

به فرمان سلطان و قرآن، به سردار عزیز خان مکرری داماد امیرکبیر و فرمانده ارتش ناصرالدین شاه، دستور قتل زرین تاج داده شد. جلاد، زرین تاج را به باغ ایلخانی (باغ ملی و پارک شهر کنونی تهران) آورد، و در آنجا با فرو بردن دستمالی در دهان، فریاد و شعر و سرود و پیام رهایی را در گلو خفه کردند. آن نماد و پیکر پیشاهنگ پیکار و آزاده‌گی و خرد را در چاهی افکندند و آن را با آهک و سنگ و ساروچ، بی نشان ساختند.^{۳۵}

شاه و امیر کبیر فتوای کشتن زرین تاج را گرفته بودند. عزیز خان مکرری، سردار کل نیروهای حکومتی، فرمان قتل را گرفت. کلانتر تهران، مسئول اجرای فتوای اسلامی و دستور شاه و امیرکبیر بود. گزارش معتبر دیگری از زبان پسر بزرگ محمدخان کلانتر تهران در دست است که کشتن قره‌العین

۳۵. مرتضی راوندی، فرقه‌های مذهبی در ایران، تاریخ اجتماعی ایران، مجلد نهم صص ۵۱۷-۵۱۹، انتشارات آرش، سوئد چاپ نخست سپتامبر ۱۳۷۶/۱۹۹۷خ.

را اینگونه بازگو می‌کند: «از بعد ظهر روزی که شب آن که کشته می‌شد، مانند کسی که خبری داشته باشد، از بالاخانه به زیر آمده و خود را تنظیف نموده بود و تغییر لباس هم کرده بود. از اهل خانه یکان یکان عذر زحمت می‌خواست. مانند مسافری که در شرف حرکت است با کمال خرمی و انبساط، اوایل غروب به عادت همیشگی در بالاخانه حرکت می‌کرد و آهسته چیزی تلاوت می‌کرد و ابداً با کسی صحبت نمی‌داشت تا سه ساعت از شب گذشته که قدغن بلیغ بود، احدی از منزل خود خارج نشود و الا مورد سیاست است. پدرم وارد شد و به من گفت آنچه لازمه‌ی احتیاط بود کرده‌ام و به جمیع نایب‌ها سپرده‌ام. با غلام دلاورها نهایت مراقبت را داشته باشند. در جمیع گذرها که مبادا آشوبی بشود، تو نیز با کمال احتیاط با غلام‌ها این زن را باید به باغ ایلخانی برده تسلیم سردار کل عزیزخان^{۳۶} کن و بایستی تا

^{۳۶}. عزیزخان مکرری، سردار کل از طایفه مکرری و از قبیله‌ای بود که نزدیک سردشت کردستان زندگی می‌کنند. به تبریز آمده به همراه برادرش فرج خان، و نزد محمد میرزا (شاه بعدی) به خدمت نظام درآمد. سپس فرماندهی قشون ششم آذربایجان رسید. در جنگ محمدشاه درهرات با وی بود. سپس به فرماهدی فوج چهارم

امر او را که انجام داد بیایی و مرا اخبار کنی که باید به شاه اطلاع بدهم. پس از آن برخاست و گفت با من بیا. با او رفتم و همینکه به در بالاخانه رسیدم او (زرین تاج) را مهیا دیدم. پدرم به او گفت بفرمایید که به جایی باید بروید. فوراً روانه شد. چون به در خانه رسیدیم، اسب پدرم حاضر بود، او را سوار کردند و جبهه‌ی خود را بر سر او انداخت که کسی نفهمد آن سوار زن است. پس باجمعی غلام دلاور حرکت کرده همه جا رفتیم، تا در باغ او را پیاده کردیم. و یک اتاق تحتانی که مال نوکرها بود، او را وارد نمودند. من رفتم بالاخانه، خدمت سردار [مکری] او هم تنها و منتظر بود. پیغام و سلام پدرم را رساندم. گفت در راه کسی مطلع نشد؟ گفتم نه. پیش خدمتی را خواست و از حالش پرسید که در این سفر چیزی برای کسان خود فرستاده؟ گفت نه! پس یک

آذربایجان به شیراز رفت تا سال ۱۲۶۴ که مرگ محمدشاه رخ داد در شیراز بود. در آن سال در شیراز شوروشی به سرکردگی میرزا علی‌اکبر قوام‌الملک و محمد قلیخان ایل بیگی قشقایی بر حسین خان آجودان باشی، حاکم فارس شوریدند این شورش با دخالت عزیزخان به همراهی حسین خان سرکوب شد و سپس به تهران رفت و در خدمت ناصرالدین شاه قاجار در آمد و سردارکل یا فرمانده کل نیروهای حکومت شد.

مشت اشرفی به دست او ریخت، گفت اینها را عجلتاً برای آنها بفرست تا بعد من تلافی کنم و دستمال ابریشمی را که در دست داشت، گفت بگیر و برو این زن بابی را که آورده‌اند، به گلویش بیچ که خفه شود که اسباب گمراهی است. او روانه شد، من هم با او آمدم. من در اتاق ایستاده او جلو رفت. همینکه نزدیک شد، قره‌العین، نگاهی به او کرد و عبارتی گفت که دیدم کمک کم آن پیشخدمت، برگشت سر به زیر انداخت به ترکی با خود چیزی می‌گفت از در بیرون رفت. من برگشتم به سردار واقعه را گفتم. قهوه خواست و فکری کرد. پس از آن ناظر خود را طلبید و گفت فلان سیاه که شرارت می‌کرد او را خارج نموده و به تو سپردم کجاست؟ گفت در آشپزخانه خدمت می‌کند. گفت او را بگوئید بیاید. پس یک سیاهی ... با هیبتی منکر وارد شد. گفت دیدی چطور گرفتار شدی، اگر توبه کنی و دیگر شرارت و هرزگی نکنی باز می‌گویم که بیایی به همان درجه اول خودت مثل سایرین خوش بگذرانی. گفت: دیگر من از فرمایش شما بیرون نمی‌روم. گفت، بسیار خوب، یقین این مدت هم عرق زهر مار نکرده‌ای، برو آن اتاق یک پیاله زهر مار کن و بیا تا بگویم لباس و اسباب تو را بدهند. رفت و برگشت، گفت تو

به این پهلوانی می‌توانی یک زن پایین است، او را خفه کنی؟
گفت بلی! و روانه شد. من نیز با او رفتم، همینکه رسید
چیزی به گردن او انداخته چندان پیچید که بی حس شد و
افتاد. پس چند لگد سخت به سینه و پهلویش زد و فراش‌ها
آمدند و با همان لباس، او را در چاهی که در پشت باغ بود،
انداختند و از سنگ و خاک چاه را پر کردند. پس من به
خانه بازگشتم و به پدرم تفسیر را نقل کردم.»^(۳۷)

قاتل زرین تاج، رئیس نظمیه (شهربانی) تهران، ۱۲ سال
پس از این جنایت، در شورش زنان در برابر کاخ ناصرالدین
شاه در اعتراض به بی‌نانی در سال ۱۸۶۵، مورد خشم قرار
گرفت و به دستور شاه پس از کنده شدن ریش‌هایش، خفه
شد. در آن روز ۷ زن در برابر کاخ کلاه‌فرنگی ناصرالدین
شاه در اعتراض به گرانی نان، همایش کردند. زنان به ارگ
دولتی ریخته و قصد ورود به ارگ را داشتند. محمد خان
کلانتر تهران، دستور به سرکوب داد و زنان هجوم آوردند.

^{۳۷}. چهار رساله تاریخ در باره طاهر قره‌العین به کوشش ابوالقاسم افغان،
نوشتار شرح احوال جناب طاهره، به قلم «حضرت ایادی آقا میرزا
حسن ادیب‌العلماء، ص ۷۰-۷۴، انجمن ادب و هنر آکادمی لندگ -
سوئیس سپتامبر ۱۹۹۱.

ناصرالدین شاه در اتاق کلاه فرنگی در تماشا بود و در هراس از گسترش شورش، دستور بازداشت محمودخان را داد و در همان محل، به میرغضبها گفت: طناب. آنان طنابی بر گردنش افکنده و او را خفه کردند. شاه گفت: «بکشید و ببرید و به قاباق بیاویزید!» زنان از دور تماشا می‌کردند. محمد خان را تا نزدیک همایش در برابر زنان افکندند و از قول ناصرالدین شاه وعده داده شد که به گرانی پایان داده خواهد شد.

شیخ حسین لنکرانی از آیت‌الله‌های همدست خمینی و یکی از آمرین تروریسم حکومت اسلامی اعلام کرد: «خدمت بزرگ دیگری که امیرکبیر به اسلام و ایران کرد، تسریع در اعدام قره‌العین، و از بین بردن زمینه دیدار آن زن فتّانه با ناصرالدین شاه جوان بود که زمام نفس خویش را در دست نداشت و ممکن بود دل‌باخته ناز و غمزه او شده و این امر (همراه با وسوسه دوانی‌های دول اجنبی ذی‌نفع در ماجرا) کار پایان دادن به غائله ایران‌سوز بابیان را دچار مشکل سازد.»^(۳۸)

۳۸ . ابوالحسنی منذر، علی تابستان (۱۳۸۶). «اظهارات و خاطرات آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی درباره بابیگری و بهاییگری».

کنت دو گبینو^{۳۹} در کتاب فلسفه و مذهب در آسیای وسطی می‌نویسد: «یک روز صبح محمود خان از اردوی سلطنتی بازگشت و داخل اندرون شد و پس از سلام و احترامات لازم به قره‌العین گفت: خبر تازه و خوشی برای شما آورده‌ام. قره‌العین تبسمی کرد و با کمال شتاب گفت: من آن را می‌دانم و احتیاج به گفتن شما ندارم. محمودخان گفت: شما ممکن نیست بدانید قضیه از چه قرار است، زیرا این امری است که صدراعظم مرا مامور کرده به شما اعلام کنم و تردیدی ندارم که سلامتی شما در آن است و آن این است که شما را به نیاوران می‌برند و می‌پرسند که قره‌العین آیا شما بابی هستید شما فقط جواب می‌دهید نه، آنها با اینکه یقین دارند بابی هستید مایلند بیش از این از شما جوابی نشنوند و امیدوارند شما مدتی با مردم در ارتباط

فصلنامه مطالعات تاریخی. تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی ص ۱۰۷.

۳۹. Joseph Arthur de Gobineau نویسنده، خاورشناس، شاعر، تاریخ‌نگار، پژوهشگر و سیاستمدار فرانسوی بود. او در سال ۱۸۵۵ به همراه همسر و دختر خود از طریق بندر بوشهر وارد ایران شد. او به زبان فارسی تسلط کامل داشت و مدتی به عنوان سفیر فرانسه در تهران بود.

نباشید و بعد آزاد می شوید. قره‌العین گفت : قضیه چنین نیست که شما نقل می کنید، بلکه بهتر از آنی است که خبر می دهید... اربابی که تو به او خدمت می کنی پاداش خدمت ترا نخواهد داد... شبانه زرین تاج را از خانه‌ی کلانتر به باغ ایلخانی می برند و با شتاب به قتل می رسانند».

کنت گوینو در کتاب خود می افزاید «درباره طرز کشتن او اقوال مختلفی است... هنگامی که حاجی ملا میرزا محمد اندرمانی و حاجی ملاعلی کنی فتوای قتل قره‌العین را نوشتند و برای شاه فرستادند، شاه به کشتن او امر داد. قضیه محرمانه بود و تنها دو تن از کارکنان دولتی می دانستند چند روزی بود که عمویم امر کرده بود با دقت مواظب پلیس باشم و توسط گشتی‌های زیادی کاملاً اطمینان حاصل کنم که پلیس‌ها در سر پست خود حاضرند یا نه و اعلان کردند که هیچ کس پس از سه ساعت از شب گذشته، حق ندارد در کوچه‌ها بماند. در این شب به من امر شد که یک دسته پلیس را از خانه‌ی کلانتر تا باغ ایلخانی بگمارم. من افراد خود را پنهان کرده بودم و به آنها دستور دادم که هر کس از اعضا و کارکنان ما نباشد فوراً دستگیر و

بکشند. چهار ساعت پس از غروب آفتاب، کلانتر از من پرسید که آیا تمام احتیاطات لازم را بجا آورده‌ای یا نه؟ و نظر به اطمینانی که به او دادم مرابه خانه برد و تنها در اندرون داخل شد و بلافاصله با قره‌العین برگشت و پاکت مهر کرده بمن داد و گفت باید این زن را به باغ ایلخانی ببری و به عزیزخان سردار تسلیم کنی و رسید بگیری. اسبی آوردند و قره‌العین را سوار کردم، اما از ترس اینکه مبادا بابی‌ها از واقعه خبردار شوند، شنل خودم را روی سر او انداختم که هر کس او را ببیند خیال کند مرد است. با یک مرکب تمام مسلح، به راه افتادیم و در وسط کوچه‌ها می رفتیم، اما با وجود تمام احتیاط‌های لازم را که به عمل آورده بودیم و با وجود قوای مهمی که ما را احاطه کرده بودند، یقین دارم که اگر به ما حمله می‌شد تمام افراد ما فرار می‌کردند؛ زیرا بابی‌ها به قدری رعب و وحشت در مردم ایجاد کرده بودند که حدی برآن متصور نبود.

همین که داخل باغ شدم نفس راحتی کشیدم. زندانی را در اطلاقی گذاشتم که در دالان درب باغ بود و به سربازان دستور کردم به دقت مراقب درب باشند،

سپس برای دیدن سردار به طبقه اول عمارت رفتیم. او تنها بود و انتظار ورود مرا می کشید نامه را به او دادم ، خواند و گفت: کسی ملتفت نشد که اسیر کیست؟ گفتم هیچ کس در کوچه نبود؛ خواهش می کنم رسید آن را به من بدهید. گفت: نه، تو باید در اجرای قتل حضور داشته باشی بعد رسید خواهیم داد. یک پیشخدمت ترکی داشت، او را صدا زد. جوانی خوش چهره بود سردار از او بسیار تعریف کرد و گفت: مدتی است که تو در خدمت من هستی و من چنانکه باید به تو توجهی نکرده ام، اما من تو را دوست دارم و می خواهم گذشته را جبران کنم و به تو پاداشی بدهم. فعلاً این بیست اشرفی را بگیر و هر طور دلت می خواهد خرج کن. به زودی یک شغل خوب برای تو فراهم خواهیم کرد. فعلاً این دستمال ابریشمی را بگیر و با این افسر برو پائین؛ او تو را به اطاقی خواهد برد که یک زن کافر در آنجاست و مومنین را از طریقت اسلام دور می کند با این دستمال او را خفه کن. البته این خدمت خوبی است که بخدا می کنی و من نیز به تو پاداش خوبی خواهیم داد. پیشخدمت تعظیمی کرد و با من به راه افتاد و من او را به اطاق بردم، دیدم زندانی به سجده افتاده و دعا می خواند. پیشخدمت جوان بر آن شد که

ماموریت خود را انجام دهد، قره‌العین سر از سجده بلند کرد نگاه عمیقی به او کرد و گفت: ای جوان! حیف است دست تو به خون کسی آلوده شود. نمی‌دانم این کلام چه تاثیری در روح این جوان کرد که مانند دیوانگان پا به فرار گذاشت، من هم دنبال او دویدم و با هم نزد سردار رسیدیم. پیشخدمت گفت: غیرممکن است که من این کار را انجام دهم، البته می‌دانم از مرحمت شما محروم خواهم شد و به دست خود اسباب بدبختی خود را فراهم می‌کنم، معهذا نمی‌توانم به این زن دست بزنم. عزیزخان با عصبانیت او را از پیش خود راند و چند ثانیه فکر کرد، سپس یکی از سوارانش را احضار کرد که مدتی بود مغضوب واقع شده و برای تنبیه به خدمات آشپزی مشغول بود و چون حاضر شد، به طور دوستانه به او تندی کرد و گفت: خوب پدرسگ دزد، گمان می‌کنم تنبیه تو کافی باشد، البته عاقل شده‌ای و بعد از این با تدبیر کار می‌کنی و دست از دیوانگی خواهی کشید و مورد التفات من قرار می‌گیری. می‌دانم در این مدت بسیار سختی کشیده‌ای و به تو بد گذشته است. بیا این استکان عرق را بگیر و بخور. پس از آن، دستمال تازه‌ای به او داد و همان دستوری که به جوان ترک داده بود، تکرار کرد. با هم به اطاق رفتیم؛ به

محض ورود، خود را روی قرۃ العین انداخت و دستمال را به دور گردنش پیچید و چندین دفعه به سختی کشید تا بالاخره نفس او قطع شد. زن به زمین افتاد دوباره یک زانویش را روی پشت او گذاشت و دستمال را با تمام قوت کشید و مانند اینکه از عمل خود می‌ترسید و مهلت جان دادن به او نداد و بلافاصله جسدش را بلند کرد و برد تا عقب دیوار یخچال و در حالتی که هنوز کاملاً جان نسپرده بود در چاه انداخت. سردار، نوکران را صدا کرد و با عجله چاه را پر کردند که نزدیک به سپیده‌ی صبح بود.^(۴۰)

بدینسان زنی که نمونه‌ی حوای افسانه‌ای دین‌های ابراهیمی در سرپیچی از فرمان خدا و در جستجوی حقیقت، آگاهی، خودآگاهی و خودپویی و تجربه بود و با ایمان و اعتقاد و باور چشم بسته بیگانه، جاودانه گردید.^(۴۱)

^{۴۰}. کنت دو گبینو، کتاب فلسفه و مذهب در آسیای وسطی.

^{۴۱}. در اینجا حقیقت در برابر افسانه قرار می‌گیرد همانگونه که حوای افسانه‌ای خودپو و فرمان ناپذیری نهی الهی را با همراه آدم با خود به سوی میوه‌ی آگاهی (گندم یا سیب) رفت، زرین تاج این حوای واقعی نیز چکامه‌رهای بر سکوی دشت به‌دشت را سرود و سرپیچی از تمامی دستورها، اصول دینی و قدرت حاکم، مناسبات نوین و رهایی

اگر او نه در زندان مذهب و خرافات حاکم بر ایران، بلکه در فضا و پیوند فلسفی و ادبیات آلمان یا فرانسه می‌زیست، در جهان، الگویی تاثیرگذار می‌بود. زرین تاج با عملکرد آگاهانه و شجاعانه‌ی خویش، تقدس ساختگی مذهب‌یون و شاه را درهم شکست و بذر اعتراض و انتقاد را در دل توده‌ها رویاند؛ اگرچه فرصتی برای تبدیل شدن آن، به درخت تناوری فراهم نشد ولی با تلاش او در برآمدن یک نهال آن را آبیاری کرد. به توده‌ها، جرات خیزش و اعتراض علیه صاحبان قدرت و مالکیت طبقاتی‌اشان که با هاله‌ی مقدس دینی، مشروعیت داده شده بود، بخشید. زرین تاج، آن تابو شکن بزرگ، فرهنگ و مذهب و اعتقاداتی که شاه و روحانیون در راس هرم قرار داشتند و جانشینان و نایبان خدا در روی زمین به‌شمار می‌آمدند را به پرسش گرفت و به مبارزه طلبید. نظام حاکم به عنوان نماینده طبقه‌ی حاکم، با کمک یاران همیشه همراه خود یعنی روحانیون، زرین تاج را

بخش جامعه‌ی اشتراکی در قلب مراکز مذهبی مانند نجف، کربلا، بغداد و کاظمین و همچنین در همایش تاریخی و طبقاتی «دشت به‌دشت» را اعلام کرد.

در سن ۳۶ سالگی از توده‌ها گرفت، تا مالکیت، حکومت، مذهب و فرمانروایی سیاسی و اقتصادی اقلیت بهره‌کشان بر رنجبران، همچنان ادامه داشته باشد. با این جنایت هولناک، زرین تاج که فاطمه نامیده می‌شد و شیخیه او را «قرّة العین» و روح‌الْفؤاد می‌نامید و باب وی را «طاهره» نام نهاد، همانند شراره‌ای در شب تاریک ظلم برآمد و دیری نپایید که از ستم حاکمان بر خاک افکنده شد. او نه تنها به عنوان نمونه‌ی انسانی آگاه، مبارز، نویسنده و شاعری راستگو و عاشق، به آنچه باورداشت و می‌گفت، وفادار ماند، بلکه در زمانه‌ی خود نیز، از گستره جهانی نیز، پیشروترین زنان آگاه و شجاعی بود که در یکی از تاریک‌ترین دوران حکومت فتودالیسم از قفس خانگی مذهب و سکتی متعصب فوران یافت و به رهبری جنبش اجتماعی و برابری خواهانه و با دغدغه رفع رنج و مرارت توده‌ها، قد برافراشت و پایه‌های حکومت فتودالیسم-دربار-روحانیت را به لرزه درآورد.

هان، صبح هدی فرمود، آغاز تنفس
روشن همه عالم شد، ز آفاق و ز آنفس

دیگر ننشیند شیخ، بر مسند تزویر
دیگر نشود مسجد، دکان تقدس
ببریده شود، رشته تحت الحنك از دم
نه شیخ بجا ماند، نه زرق و تدلس
آزاد شود دهر، از اوهام و خرافات
آسوده شود خلق، ز تخمیل و توسوس
محکوم شود ظلم، به بازوی مساوات
معدوم شود جهل، ز نیروی تفرس
گسترده شود در همه جا، فرش عدالت
افشانده شود در همه جا، تخم تونس
مرفوع شود حکم خلاف، از همه آفاق
تبدیل شود اصل تباین، به تجانس

در این سروده، زرین تاج امید برای آغاز
تنفس از نفس‌ها و افق‌های نو، نوید آزادی می‌دهد. آنگاه که
رشته تزویر و ریش و ریشه‌ی شیخ و دکان‌های فریب مسجد
و تقدس مذهبی بریده شود. او در همین جهان مادی و نه
نسیه در «بهشت» دروغین و خرافات مذهبی. گیتی را از
خرافات زدوده و نوید می‌دهد که در همین دنیا، خلق از
ذهن‌گرایی‌ها و وسوسه‌های بیهوده آسوده می‌شود و ستم و

نابرابری، به نیروی برابری، محکوم می‌شود و جهل و نادانی با نیروی فراست و خرد نابود می‌شود و فرش برابری همه جا گسترانیده می‌شود و بذر رفاقت و انس همه جا افشانده می‌شود و تمامی احکام خلاف انسانیت از چهارگوشه جهان رفع می‌گردد آنگاه که اصل جدایی‌ها و شکاف‌ها به تجانس و همگرایی و یگانگی می‌رسد.

با جان باختن زرین تاج و برخی از همراهان وی، زیر عنوان بهایی‌گری، جنبشی که خواهان رفرم‌های ریشه‌ای در مذهب و مناسبات اجتماعی بود، لگام زده و به بیراهه کشانیده شد. با این همه تاریخ مبارزه طبقاتی نمی‌تواند، نقش و جانفشانی‌های زرین تاج را نادیده بگیرد. جایگاه این انسان بزرگ، همواره در تاریخ پیکار ستم دیدگان، شایسته یاد و جایگاه ویژه‌ای است. نام و آثار ادبی و ادبیات انقلابی و نوشتارهای زرین تاج با خشم ارتجاع مذهبی و حکومتی، ممنوعه و سوزانیده شدند تا بر نام و اندیشه‌های او مهر فراموشی زنند. مسلمانان، بهاییان، شیخی‌یان و دیگران، به حربه تحریف شخصیت و دستبرد در اندیشه‌های این زن آزاده و شورشی متوسل شدند، تا از

مبارزات او سوءاستفاده کنند. شیعیان، کینه توزانه اقدامات وی را از جمله، به دورافکندن کفن سیاه و حضور بدون روبنده درمیان مردم و سخنرانی در برابر مردان را نکوهش کرده و برابر با «روسپی‌گری» نامیده‌اند. اما نام و اندیشه‌های زرین تاج، در تاریخ مبارزات آزادی‌خواهانه‌ی توده‌ها و جنبش برابری طلبانه‌ی زنان، چون اختری تابناک بر تارک تاریخ به یادگار مانده است. از نوشته‌ها و کارهای ادبی زرین تاج که بی شک بسیار بوده‌اند، جز چند بیت از غزلیاتی که آن هم در کتاب‌های دیگران یافت شده، تاکنون اثر دیگری یافت نشده است به جز نوشته‌های مذهبی دوران نوجوانی وی در خانه پدری که توسط بهاییان گردآوری شده و زرین تاج هیچ پیوند و رابطه‌ای با اندیشه و آیین آنان نداشت، چیز دیگری در دست نیست. آیین بهایی پس از سرکوب و نابودی کامل بابیان پدیدار شد. این آیین نیز در حکومت اسلامی، پس از سرنگونی شاه و به قدرت رسیدن اسلامی سیاسی، در خون و زندان و شکنجه و آوارگی باورمندان به خون نشانیده شد.

نمونه‌هایی از غزلیات زرین تاج

گر به تو افتدم نظر، چهره به چهره، رو به رو
شرح دهم غم تو را، نکته به نکته، مو به مو
از پی دیدن رخت، همچو صبا فتاده‌ام
خانه به خانه، در به در، کوچه به کوچه، کو به کو
می‌رود از فراغ تو، خون دل از دو دیده‌ام
دجله به دجله، یم به یم، چشمه به چشمه، جو به جو
دور دهان تنگ تو، عارض عنبرین خطت
غنچه به غنچه، گل به گل، لاله به لاله، بو به بو
ابرو و چشم و خال تو، صید نموده مرغ دل
طبع به طبع و دل به دل، مهر به مهر و خو به خو
مهر تو را دل حزین، بافته بر قماش جان
رشته به رشته، نخ به نخ، تار به تار و پو به پو

در دل خویش طاهره، گشت و ندید جز تو را
صفحه به صفحه، لا به لا، پرد به پرده، تو به تو

غزل چشمه سار سودایی زنانه و زیبای «مهر دل»

ای به سر زلف تو سودای من وز غم هجران تو غوغای من
لعل لب، شهد مصفای من عشق تو بگرفت سراپای من
من شده تو، آمده بر جای من
گرچه بسی رنج غمت برده ام جام پیایی ز بلا خورده ام
سوخته جانم اگر افسرده ام زنده دلم گر چه ز غم مرده ام
چون لب تو هست مسیحای من
گنج منم، بانی مخزن تویی دانه منم صاحب خرمن تویی
هیکل من چیست اگر من تویی؟ گر تو منی، چیست هیولای من؟
من شدم از مهر تو چون ذره پست وز قدح بادهی عشق تو مست
تا به سر زلف تو دادیم دست تا تو منی، من شده ام خودپرست
سجده گه من شده اعضای من
دل اگر از توست، چرا خون کنی؟ ور ز تو نبود ز چه مجنون کنی؟
دمبدم این سوز دل افزون کنی تا خودیم را همه بیرون کنی
جای کنی در دل شیدای من آتش عشقت چو برافروخت
دود
سوخت مرا مایه‌ی هر هست و بود کفر و مسلمانیم از دل زدود
تا به خم ابروت آرم سجود فرق نه از کعبه کلیسای من
کَلکِ ازل تا که ورق زد رقم گشت هم‌آغوش چو لوح و قلم
نامده خلقی به وجود از عدم بر تن آدم چو دمیدند دم

مهر تو بُد در دل شیدای من

دست قضا چون گل آدم سرشت
مهر تو در مزرعی سینه کِشت
عشق تو گردید مرا سرنوشت
فارغم اکنون ز جحیم و بهشت
نیست به غیر از تو تمنای من
باقی ام از یاد خود و فانی ام
جرعه کش باده ی ربانی ام
سوخته ی وادی حیرانی ام
سالک صحرای پریشانی ام
تا چه رسد بر دل رسوای من
بر درِ دل تا آرنی گو شدم
جلوه کنان بر سر آن کو شدم
هر طرفی گرم هیاهو شدم
او همگی من شد و من او
شدم

من دل و او گشت دلارای من
کعبه ی من خاک سر کوی تو
مشعله افروز جهان روی تو
سلسله ی جان خم گیسوی تو
قبله ی دل طاق دو ابروی تو
زلف تو در دَیر، چلیپای من
شیفته ی حضرت اعلی ستم
عاشق دیدار دل آراستم
راهرو وادی سوداستم
از همه بگذشته تو را خواستم

پُر شده از عشق تو اعضای من

تا کی و کی پند نیوشی کنم؟
چند نهران بُلْبَلَه نوشی کنم؟
چند ز هجر تو خموشی کنم
پیش کسان زهد فروشی کنم

تا که شود راغب کالای من

خرقه و سجاده به دور افکنم
باده به مینای بلور افکنم
شعشه در وادی طور افکنم
بام و در از عشق به شور افکنم

بر در میخانه بوَد جای من

عشق، عَلم کوفت به ویرانه ام
داد صلا بر در جانانه ام

بادهی حق ریخت به پیمانهام از خود و عالم همه بیگانه‌ام
حق طلبد همت والای من
ساقی میخانه‌ی بزم‌الست ریخت به هر جام چو صهبا ز
دست
ذره صفت شد همه ذرات پست باده ز ما مست شد و گشت هست

از اثر نشئه‌ی صهبای من
عشق به هر لحظه ندا می‌کند بر همه موجود صدا می‌کند
هر که هوای ره ما می‌کند گر حذر از موج بلا می‌کند
پا نهد بر لب دریای من
هندی نوبت زن بام توأم طایر سرگشته به دام توأم
مرغ شباویز به دام توأم محو ز خود، زنده به نام توأم
گشته ز من درد من و مای من

طرحی از مادام دیولافوا، همسر دیولا فوا، باستان شناس
فرانسوی در سال ۱۸۸۱ تا ۱۸۸۲ از عکس زرین تاج





تصویری از سلیمان خان در حالی که
شمع آجین شده است



طاهره سال‌های پایانی عمر را در این خانه در تهران زندانی بود.



